

کسریه مال لای کلین



صیغه سرور

۱۸۷۶۸

شماره ویژه پرچم

بر حرم
پ
دانشه و نویسنده کسروی تبریزی

سال یکم شماره یازدهم

نیمه اول شهریور ۱۳۲۲

بهای سالانه در همه جا ۱۲۰ ریال

(به کمبیزان ۱۰۰ ریال)

از همگی پیشگی گرفته خواهد شد

جایگاه اداره لاله زار - کوچه مهران - پاساژ بختیاری

شماره تلفون ۶۰۳۶

چاپخانه پیمان

فهرست آنچه در این شماره بچاپ رسیده

این بایای آدمگیری شماس	صفحه ۴۳۳
بهانه یکی دوتا نیست	» ۴۳۴
ملایان شوستر بخوانند	» ۴۴۲
راه ایراد راهم نمی شناسند	» ۴۴۸
باید دشنام را هم معنی کنیم	» ۴۴۹
باز خرده گیری و پاسخ آت	» ۴۵۳
واژه که نیازمندیم	» ۴۵۶
آیا سیم وزر ثروت نیست ؟	» ۴۵۷
از پشتیبانان یمان (هاشمیزاده - کهندی)	» ۴۶۲
» (کشاورزی - رفیعزاده)	» ۴۶۳
بساگشندگان که باراهنمایی پرچم بآمیغها راه یافته اند	» ۴۶۴
خرده گیری و پاسخ آت	» ۴۶۵
باد آوری	» ۴۶۸
گزارش جهان	» ۴۶۹

خواهش از نمایندگان

چون در آخر شهریور ششماه مهنامه پرچم پایان می پذیرد خواهشمندیم نمایندگان ما حساب ششماه خود را با دفتر تقریق کرده هرچه پول از بهای خواستاری و از فروش کتابها بدست آمده بفرستد نیز صورتحساب روانه دارند.

شماره های ۶ و ۷ مهنامه را بخریم

چون شماره های ۶ و ۷ مهنامه در نتیجه بی تأمندی کم آمده اینست نسخه های آنرا هرکس زیاد دارد بناوا گزارش یا بفروشد بپای آنرا پول یا کتاب هرچه خواست توانیم داد

دفتر پرچم



شماره ویژه پرچم
سال یکم
شماره یازدهم
نیمه یکم شهریور
۱۳۲۲
در هر ماهی دو شماره بیرون آید
آفرید گارا بنام تو و در زینهار تو

این بایای آدمگیری شماس است

کسانی می پندارند این شاهراهی که ما می نمایم و آمیغها که روشن می گردانیم، آنان آزادند که بپذیرند یا نپذیرند. می گوئیم: نچنین است. شما که آدمی هستید باید در پی آمیغها باشید، و چون میباید تشنه وار بپذیرید و پیروی کنید. خدا بشما فهم و خرد داده که یکراه رستگاری که نموده میشود بشناسید و بپذیرید و بادیگران در آن همگام باشید. این بایای آدمگیری شماس است و جز این نتواند بود.

آنانکه از آمیغها رو گردانند و از شاهراه رستگاری کناره جویند، ارج آدمگیری خود را از دست داده اند، و گذشته از خودشان مایه تیره روزی و پستی فرزندانشان خواهند بود، و پس از همه، در پیشگاه آفرید گار شرمنده و سرافکننده خواهند گردید.

گاهی کسانی ستیزه رویی نموده چنین می گویند: « شما آنچه میخواستید بگوئید، ما که نخواهیم پذیرفت. می گوئیم: این نادانی را پیش از شما جهودان کرده اند.

کاش عیب شما این بودی که هیچی نمی فهمید. دیگر این نبود که بما آن ناهمی خود را با فهم و دانش پندارید و بدینسان گردن کشید و گستاخانه باهر کس سخن پردازید. شما آمده اید بمن برتری می فروشید و می گوئید: بکراه بهتری را اندیشیده اید. درحالیکه من اگر پسرشاهی از شما کنم بیکی پاسخ نخواهید توانست. دوباره می گویم: شما کلمه انقلاب را بکار می برید و معنایش نمیدانید. اگر میدانید بگوئید ببینیم چیست؟! برای آنکه نیک بفهمید که نمیدانید من معنای آنرا بشما روشن می گردانم:

انقلاب (یا یف رسی شوریدن) آنست که يك گروهی از مردم بکراهی یا بهتر گویم يك آیینی برای اصلاح توده ای یا اداره کردن کشوری برگزینند و در پیرامون آن راه - با آن آیین - با یکدیگر همدل شده دست بهم دهند و بشورند و رشته حکومت را بدست گیرند و همان راه یا آیین خود را روان گردانند. اینست معنی شوریدن یا انقلاب.

پس می بینید که شوریدن برای خود زمینه میخواهد که باید بکراهی یا آیینی برگزیده شود، گروهی یکدل و یکزبان میخواهد که چون شوریدند دست بهم دهند و آنرا پیش برند. يك شوریدنی که نتیجه تواند داد جز از این راه نتواند بود. آری گاهی تواند بود که مردمی از فشار حکومت یا بجهت دیگری بپاشوبند و حکومت را برانندازند. ولی آنان چون در میانشان یگانگی نیست و آنگاه بکراهی یا آیینی از پیش آمده نگردانیده اند میان خود ایشان کشاکش افتد و هیچ کاری نتوانسته ناچار گردند که به حکومت دیگری (که چه بسا بدتر از آن یکی باشد) گردن گزارند.

يك نمونه ای از اینگونه آشوب داستان ۱۷ آذر ۱۳۲۱ گذشته بود. شما جوانان تهران بپا برخاستید و آشوبی کردید و میدانی یافتید، ولی چون راهی یا زمینه ای نمیداشتید دو تن باهم یکدل نمی بودید آن رسوایی رخ داد. زیرا بپا برخاستید، ولی این یکی در اینجا سخن از نان می راند، آن یکی گفتگو از بدبهای قوام السلطنه میکرد، آند دیگری هوا داری از قوام السلطنه می نمود، فلاحت آخوند سخن از اجرای شریعت می راند، فلان جوان دم از بلشویکی می زد. همچون دیوانگان بهم در آمده نمیدانستید چکار کنید. از آنسوی یکدسته فرصت یافته دکانها را تاراج می کردند. همین باشد نتیجه آشفتنی که زمینه و آیین در میان نباشد.

شما هیچ اینها را نمیدانید. تنها يك نام انقلاب شنیده و بیاد سپرده اید



بها نه یکی دو تا نیست.

۱- انقلاب چیست؟

دو تن از جوانان بزد مت

آمده و نشسته و سخن پرداخته یکی از ایشات چنین می گوید: «نوشته های شما را خوانده ایم. حرفهایان راستست. ولی از اغراء دیر به نتیجه نرسید. باید در این مملکت انقلابی بشود...». دیگری سخن او را دنبال کرده می گوید: «شما میخواهید از راه تکامل تدریجی اصلاح بشود. ما جوانان تندرویم ما عقیده مان آنست که باید با انقلاب اصلاح فوری کرد». هنوز من پاسخ نداده آن یکی بار دیگر بسخت آمده چنین گفت: «آری ما عقب مانده ایم باید تندرو باشیم»

گفتم: اینسخنان شما چندات پرست که من در

مانده ام چه پاسخی دهم. «انقلاب» نیز از کلمه هایست که به زبانها افتاده و بی آنکه معنای روشنی از آن بفهمند بکار می برند. من اگر از شما پرسم: «انقلاب چیست» میدانم که خواهید در ماند. بپر حال شما که خواهان انقلاب آید یا نقشه يك انقلابی کشیده و زمینه آماده گردانیده اید؟

گفتند: نه ما مقصودمان اظهار نظر است. عجالتا نقشه ای نکشیده ایم.

گفتم: از سخنان شما من بیاد آند استان عامیانه می افتم که می گویند: کسی بخانه دوستی بهمانی رفته بود میزبان پرسید: خربزه میل دارید؟ بهمان پنداشت خربزه ای هست که میخواهند بیاورند. گفت: «بیاورند کمی میخوریم» میزبان گفت: «می گویم: اگر باشد.»

شما نیز همان را می گوئید. بکراهی که گشاده شده و از ساهاست کوششها بکار رفته و پیشرفت روی داده نمی پسندید که دیر نتیجه می رسد، و خودتان يك چیزی را پیشنهاد می کنید که تنها نامش در میانست. من شما چه بگویم؟! اگر نکوهش کنم می بینم گناه شما نیست. در دبیرستان و دانشکده حقایقی بشما یاد نداده، بلکه کوشیده اند که با یاد دادن چیزهای بیهوده مغزها نان فرسوده گردانند و بدینسان از فهم و خرد بی بهره تان گزارند. اگر نکوهش نکنم می بینم سرا پا نادانی، سرا پا ناهمی هستید.

و به زبان می‌آوردید. شما که می‌گویید: (باید با انقلاب اصلاح کرد)، راهش را بمن روشن گردانید: چنین انگارید که من سخن شما را پذیرفتم و میخواهم اندیشه شما را بپذیرم و هوا دارانقلاب باشم. بگویید چکار کنیم؟! انقلاب را چگونه راه اندازیم؟! آن اصلاحی که میخواهیم بکنیم چه باشد؟! چه چیز هارا برداریم و چه چیزها را بگذاریم؟!.

اینها را که می‌پرسیدم هر دو خاموش ایستاده بودند. گفتم: شما اگر از معنی شوریدن آگاه بودید میدانستید که راهیکه ما آغاز کرده‌ایم بهترین راه شوریدنست. همین کوششهای مایک «شوریدن و جواندی» خواهدانجامید. داستان شما داستان کودک ناهمبست که پدرش را میدید در باغچه نهال میکارد، و ایراد گرفته می‌گفت: «اینها که میوه ندارد. درخت میوه دار بکارید که بجینیم و بخوریم» پدرش گفت: «همین نهالست که درخت میوه دار خواهد گردید. درخت میوه دار را نکارند».

اینرا در جای دیگری هم نوشته ام: کسانی که بمامیکویند: «کند می روید» نمی‌فهمند. ما از همه تندروتریم. زیرا ما براه آغاز کرده‌ایم و گام بگام بیش می‌رویم، ولی دیگران همچنان ایستاده‌اند و تنها بسن بس می‌کنند. آنان با همان آرزو در همانجا که هستند خواهند ماند ولی ما زود یا دیر بسر فرودگاه خواهیم رسید.

در اینجا نیز شما تنها نام انقلاب را می‌برید ولی ما بآن آغاز کرده‌ایم. شما بآن آرزو بگورخواهید رفت ولی ما گام بگام به نتیجه نزدیک خواهیم شد.

در باره انقلاب یکداستان دیگری می‌دارم که باید بگویم: دوازده سال پیش مردی بنزد من آمدی و رفتی و او نیز همیشه نام انقلاب بردی. یکروز دیدم باز بنزد من آمد و چنین آغاز سخن کرد: «یک انقلابی تهیه کرده‌ایم تنها پول نداریم. شما اگر چهار هزار تومان پول تهیه کنید و بما قرض دهید ما اقدام می‌کنیم».

من در شکفت ماندم که در چنان زمان سختگیری چنین بیساکانه سخن می‌راند. آنگاه مرا دارا بنداشته چهارهزار تومان وام میخواهد. گفتم: اینسخن بیمعنیست. با این آگاهی و هوشیاری اداره شهربانی شما چگونه تواند انقلاب کنید؟! چرا خودرا برنج می‌اندازی؟! آنگاه بگو بیستم چگونه تهیه کرده‌اید؟! چکار خواهید کرد؟! گفت: «عجالتا پنج و شش نفرهستیم. روزش که برسد

یکدسته می‌روند و زندان را تصرف می‌کنند و زندانبان را برداشته از دیوار عثرت آباد بالا رفته اسلحه را ضبط می‌کنند و می‌افتند بجان شهر و بکش بکش...»

از شنیدن این سخنان خنده‌ام گرفت و گفتم: در تبریز می‌گویند: مادری پسر کوچکی داشت، او را برد بدکان مسگری که مسگری یادگیرد. سروز آمد دیگر نیامد. مسگر بدر خانه شان بجستجو رفت و از مادرش پرسید: چرا پسر نمی‌آید؟! گفت می‌گوید من یاد گرفتم. گفت: باین زودی چگونه یاد گرفت؟! گفت می‌گوید: من را میکزارند در آتش می‌شود گرم، و می‌کوبند میشود پهن، کنارهاش بر می‌گردانند میشود دیک. گفت: ناقولا را ببین، خودش یاد گرفته هیچی که بمادرش نیز یاد داده است.

گفتم: نیز شما این نقشه انقلاب را خودتان یاد گرفته‌اید هیچی که بدیگران نیز یاد میدهید. بسا چنین نقشه ای شما دیگر چه نیاز بوام خواستن دارید؟! شما که توانید شهربانی را تصرف کنید و از دیوار عثرت آباد بالا روید، چرا خود را بیانک ترسانید؟!.

سپس پندش داده گفتم: اینها مالیخولیاست. نتیجه این گفته ها بیش از آن نخواهد بود که شما را بکیر تأمینات بیندازد و بزندات فرستد. اگر ازمن میشنوید بیکیار اینها را فراموش گردان. ولی باین پند من کوش نداده چون ازمن نومید شد بنزد آقای بلوری (حاجی میرزا آقا) رفته با او نیزاین سخن را گفته و وام خواسته بود. ولی سه چهار روز دیگر دانستیم که گرفتار گردیده است و بزندان افتاده که ده سال بیش در آنجا میخواهید تا در بیشآمد شهریور ۱۳۲۰ آزاد گردید، و اکنون گویا در تبریزاست.

۴ - شما چه نتیجه‌ای میخواهید؟!.

اینها سخنانی بود که با آن دوجوان گفتم و با آنان بیش از این نایستی گفت. لیکن چون کسان دیگری درنشت می‌بودند با اینان سخن را دنبال کرده چنین گفتم:

اینکه می‌گویند: «راه شما دیر به نتیجه خواهد رسید» و کسان بسیاری همین را بهانه گرفته اند که با ما نباشند ایست نیز سخن نا اندیشیده و بیبایست.

از آنکسان باید پرسید: شما نتیجه چه چیز را می‌گویید؟! چه نتیجه ای را بدیده گرفته‌اید؟! بهتر است از اندیشه شما آگاه باشیم. درزندگانی هر مرد باخردی باید در جستجوی دوجیز باشد: یکی نیکی

و پاکی خودش و خاندانش ، دیگری نیکی و پاکی توده اش ، و در این راه ما هردو نتیجه درمیانست و ما دوری یادیری هم نمی بینیم .

کسی اگر در آرزوی پاکی و نیکی خود می باشد چه پاکی و نیکی بالا ترازین که حقایق زندگانی را یاد گیرد ، و از پندارهای بیجا ، و از گمراهیهای گوناگون رها گردد ، و بجای نبرد و کشاکش با همجنسان خود همدستی با ایشان کند ، بجای جنگ و خونریزی با برادران خود همیشه با بدیها بجنگد ؟ چه پاکی و نیکی بالا تر از آن که یکدینی را ببیند که کمترین ایرادی بآن نتوان گرفت ؟ چه پاکی و نیکی بالا تر از آن که با آیینی زید که گرامی ترین و گرانمایه ترن همه آیینهاست که تاکنون بوده است .

مراشگفت افتاده که کسانی می گویند : این نتیجه اش دیر است ، مگر این نتیجه نیست که کسی روافض درست و خودش نیرومند باشد و جهان را با دیده بینش نگرند ، و از دانش ها و از شهریکری و از دین بهره ای را که می باید یابد ، و خودش و خاندانش با پاکی و نیکی زندگی کند ؟ چرا این کسان بیاد می آورند آلودگیها و ناپاکیهایی را که دیگران می دارند و نادانیهای بسیاری که دچار می باشند . آیا این نتیجه ای نیست که کسی از آنها رها گردد و بیک راه پاکی یفتد ؟

آدمیم دو باره توده : اگر کسانی برآستی در آرزوی نیکی و پاکی توده خود می باشند بگانه راه آن نیز همین کوششهای ماست و این چون بگانه راهست نزدیکترین راه نیز می باشد . دیگر چیزها بماند . اینکه در ایران چهارده کیش هست و از آنسوی دسته های انبوهی نیز بیکبار ببینند اگر شما میخواستید باین گرفتاری چاره کنید چ می توانستید ؟ آیا می توانستید یکایک آن کیشها را بگیرید و در باره یکایک گمراهیهای آن بگفتگو پردازید ؟ آیا از آن راه نتیجه توانستید برد ؟ آیا می توانستید بازور این کیشها براندازید ؟ چنین کاری توانستی بود ؟

همین گرفتاری يك چاره بیشتر نمیداشت ، و آن اینکه معنی راست دین با دلیل های استوار روشن گردد که هر چه جز از آنست بیابیش دانسته شود . این بگانه راه چاره است و ما نیز این را انجام داده ایم ، و بهترین نشأت پیشرفت آنست که با اینهمه تاختهایی که بکیشها می بریم زبان همگی بسته شده است و کسی باسخی نمی تواند داد . در میان ملایان اگر يك گفتگوی برخاستی سالها کشاکش افتادی و کتابها از اینسو و آنسو نوشته شدی ، لیکن شما می بینید

که در برابر گفته های ماییکبارزبانها بسته شده است و همیشه بسته خواهد ماند . این نزدیکترین راهی بوده که ما پیش گرفته ایم . جز این راه دیگری نبوده است و نتوانستی بود .

کسانی می آیند و می گویند : شما ده سال رنج کشیده اید و نتیجه ای نرسیده اید . ایشان فراموش می کنند که ما در برابر خود چهارده کیش و چند گمراهی بزرگ دیگری را می داریم و بادسته بندیهای بزرگی از بیرون و درون نبرد می کنیم ، و در چنان زمینه ای این پیشرفتی که ما در ده سال کرده ایم بسیار تند بوده است .

بآنان باید گفت : اگر اندیشه شما آنست که ما با این کیشها و گمراهی ها و دسته بندیها نجنگیم و در پی انداختن آنها نباشیم و همچون دیگران با همه نادانیها ساخته بالشویکی را با آیت الله پرستی در یکجا گرد آوریم و همین پرستی را با هواداری از حافظ و خیام سازش دهیم در آنحال چه نتیجه ای دردست خواهیم داشت ؟ دیگران چه نتیجه ای می برند که ما بریم ؟

اگر اندیشه تان اینست که گمراهیها را براندازیم در آنحال باید به پذیرید که ما بیکراه سیار تندی را پیش گرفته ایم . دو باره می گویم : اینکه مادر برابر چهارده کیش و چند گمراهی و دسته بندی دیگری ایستاده و زبان همگی را بسته ایم همین نشان فیروزی ماست . همین نشانست که ما پیشرفت تندی کرده ایم . شما چرا نمی اندیشید چگونه يك راهی همه گفته هایش راستست و بسود جهانست و کمترین ایرادی بآن نتوان گرفت ؟ چرا نمی اندیشید که چنین کاری جز با خواست خدا و راهنمایی آن نتوانستی بود ؟ چرا نمی اندیشید که چنین راهی راست ترین و کوتاهترین راه باشد ؟ چرا نمی اندیشید که چنین گروهی خدا پشتیبانشان باشد ؟

۳ - يك ناپاکی که از کسانی سر میزند .

در اینجا یکداستانی دیگر هم هست ، و آن اینکه کسانی تا می توانند در برابر ما ایستادگی می کنند و بجلوگیری از پیشرفت میکوشند ، و همیشه در آرزوی آنند که کوششهای ما به نتیجه ای نرسد و آنان میدان یافته زبان به سرکوفت باز کنند و چنین گویند : « دیدید پیش نرود ! »

این يك رفتار پلیدانه است که پیش از ما با مشروطه و مشروطه خواهان کرده اند . در جنبش مشروطه خواهی نیز دسته های انبوهی از ملایان و درباریات و دیگران با آن دشمنی نشان دادند و در برابرش ایستادگی

نمودند، ایلها را بناخت و ناراج برانگیختند، درهمه جا مردم عامی را بر آن برآغلانیدند، پای لشکر بیگانه را بشخور باز کردند، و چونت در نتیجه همین کار شکنیها جنبش نتیجه درستی نداد، آنزمان زبان بریشخند و سرکوفت باز کرده چنین گفتند: «دیدید پیش نرفت؟» یا چنین گفتند: «اینهم مشروطه شما!»

اکنون همان رفتار را با ما آغاز کرده اند که از یکسو تا می توانند بجلو گیری می کوشند و از یکسو می گویند: «این راه بسیار دور است، پیشرفتش بسیار کند است».

روزی یکی از اینان درنشستی، در بیرون بنام دلسوزی و از درون بنام سرکوفت، چنین می گفت: «پیشرفت شما خیلی بطیئی است». گفت: شما نوشته های ما را میخوانید؟ گفت: بعضی را خوانده ام. گفتم: آیا تاکنون ایرادی پیدا کرده اید؟ چون میدانست اگر بگوید: پیدا کرده ام خواهیم گفت: ایرادت را بگو، پاسخ داده چنین گفت: ایرادی پیدا نکردم. گفتم: پس گناه دیر کردن پیشرفت ما بگردن تو و مانندگان تست. بکچین راهی که بگفته خودت ایرادی یافتی، نامردانه و نا آدمیانه از باوری بآن باز می ایستی. گفت: با باوری من بکثرت پیش میرود. گفتم: همین نشان بیخردی و ناهمی تست. هر کسی در نوبت خود «بکثرت» است. هر کسی باسخته کارهای خودش میباشد. يك کاری که پیش رود راهش همینست که هر کسی در نوبت خود بآن پشتیبانی کند.

سپس گفتم: برای آنکه شما اندازه گناهکاری خود را بدانید ناچارم مثلی یاد کنم: چنین انگارید که چهار تن در يك اتومبیلی نشسته در بیابانی راه می پیمایند و در يك گودالی اتومبیل گیر کرده بیرون نمی آید. هر چهار تن بیرون آمده دوتن از ایشان باتومبیل چسبیده می خواهند آنرا از گودال بیرون آورند. لیکن دوتن دیگر در کنار ایستاده باوری نمی کنند بجای خود، که سرکوفت نیز می زنند و از ریشخند بازنمی ایستند. شما نيك اندیشید که آندوتن تاجه اندازه پستنهاند. نيك اندیشید که گناهشان تاجه اندازه بزرگ است. از یکسو در بیرون آوردن اتومبیل که بسود خود آنان نیز بوده همراهی نکرده اند. از یکسو سرکوفت برخاسته بآن دو تن غیرتند ریشخند کرده اند. در حالیکه بیرون نیامدن اتومبیل نتیجه همدستی نکردن ایشان بوده که اگر همدستی کرده بودند. اتومبیل در آمده بود. باین حقیقت روشن می

بروایی کرده و بنامردی خود بالیده چنین گفته اند: «دیدید نمی توانید بیرون آورید؟»

این داستان از هر باره بار رفتار شما راست می آید. شما نیز نامردانه با ماهمراهی نمی کنید و در کنار ایستاده بریشخند می پردازید، و چون در نتیجه رفتار بد نهاده شما اندك كندی رخ میدهد گناه آنرا نیز بگردن ما می اندازید. ببینید اندازه ناپاکیتان چیست. لیکن بدانید چه شما همراهی کنید و چه نامردانه بکارشکنی پردازید، این ورجاوند جنبش ما پیش خواهد رفت، و دیری نخواهد کشید که شما ناپاکان سزای این رفتار بد نهاده خود را دریابید.

کاش ایرادهای دیگران نیز چنان بودی

بنازگی بهائیان ایرادی بشمار گرفته اند و آنرا يك فیروزمندی برای خود می شمارند. چگونگی آنکه در مقابل ایراد شما که می نویسید: «باب و بهاء هر دو از میان ایرانیان برخاسته بودند چرا بتقلید از پیغمبر اسلام آیه های عربی بافته اند؟! مگر کتاب دینی جز بزبان عربی نتواند بود؟!» آنان نیز ایراد گرفته می گویند: آقای کسروی خود تبریزی و زبانش ترکیست چرا کتابهاییکه در باره دین نوشته است همه بفارسیست؟!.

(از یکنامه آقای ستوان صمدی از میاندواب)

می گویم: کاش ایرادهای دیگران نیز چنین بودی. ما از یکسو می شنویم بهائیان در برابر ما بخاموشی گراییده اند و هیچ سخن نمی گویند و نخواهند گفت، و از یکسو گاهی اینگونه ایراد های خنك را از آنان می شنویم. از اینجا پیداست که آن خاموشی از ناچار است، از نداشتن سخنان. اگر سخن داشتند خاموش نایستادند.

هر چه هست ما بآنات پاسخ داده می گوئیم: ما ایراد گرفته بودیم که بهاء الله وسید باب چرا بازبانت مردم سخن نکرده اند. ایراد نکرده بودیم که چرا با زبان مادری خود (که مازندرانی بوده) سخن نکرده اند، تا این «پاد گویی» بجا باشد. زبان مردم ایران فارسیست و نوشته های ما نیز همه بفارسی بوده و بایستی بود.

ملایان شوشتر بخوانند

از چندی پیش برخی از ملایان شوشتر که میانشان کسانی از خویشاوندانم هم هست از اینکه من براه با کدینی پیوسته و کوششهایی در این راه میکنم در پشت سرم بدگویی می کنند و هرچه کسان پاکدل و غیرتمند خوزستان بیشتر باین راه رو میاورند و دست برادری و همراهی بهم میدهند و در نبردی که با آلودگیها و پراکندگیهای خدا آغاز کرده ایم فروتر همراهی و همکاری می نمایند، این ملایان در پیش عامیانی که هنوز بوغ بندگیشان را بگردن دارند بدگویی و بی فرهنگی را فروتر میسازند؛ اینگونه بی فرهنگیها که جز اذلهای ناباک و باصکات نافهم سر نمیزند، اگر چه در نزد ما کوچکترین ارزشی ندارد و نباید بآنها پرداختیم، لیکن چون برخی از این ناباکان کار بی فرهنگی را به بی شرمی و بی آذرمی کشانیده اند بری آنکه خودشان بدانند در چه گمراهی فرو رفته اند و نیز بیچارگانی که هنوز رشته بندگی آنانرا از گردن نیاندخته اند بفهمند که این آقایان روحانی چه هستند و این بدگوئیهایشان چه انگیزه ای دارد باین گفتگو می پردازم

آقایان: شما در شوشتر، شوشتریکه با آن زمین بارده و داشتن رودخانه ای چون کارون از برکت سربسبیری آخوند و ملا اکنون ویرانه بر کثافتی است؟ در نزد يك مشت عامیان بیچاره که پرده نادانی در جلو دانش و بینش ایشان فرو رفته اید تا کور کورانه بهر جا آنانرا دنبال خود کشید، بالای منبرها و در نشست ها از من بدگویی می کنید.

نخست باید بشما بگویم: از این نسبت های خنده آور بمن هر چه بدیدید از بدگویی و بی فرهنگی آنچه نمایند کوچکترین زیانی بها یا دیگر همراهان نخواهید رسانید. اگر شما در آن ویرانه سراهای شوشتر هنوز ندانسته اید من بگویم: بیش از صد سال است که «محاکم تقنین عقاید» آکشیان در اروپا بر افتاده و نیز سی و پنج سال است که «چماق تکفیر» ملایان در ایران با جانبازی های غیرتمندانه آزاد میخوانان و دار زده شدن شیخ فضل الله شکسته است. و آنکه چنانکه میدانید من مانند شما برای بدست آوردن روزی چشم بدست و کیه عامیان ندوخته ام و از راه مفتخوری روزگار نیکنگردانم و دکان مردم فریبی باز ندارم تا از عامیان بترسم که چون شما و مانند گاتنان از گفتن حق بیمی داشته

باشم. میدانید: در گمرک کارمندم، همان گمرکی که شما مفتخوران در جهان پندارتان کارمندانش را در ته آتش دوزخ جامیدهید.

«در ماه رمضان گذشته که در تهران بودم یکی از آشنایانم میگفت: دیروز آخوندی در بالای منبر گفت: مرد پارسائی در خواب دید قیامت برپا شده و او را برعکس امیدواری خودش بدوزخ کشیدند چون از گناهش که موجب این کیفر شده پرسید گفتند: چون فلان روز کودک يك گمر کچی را از دهن گرگی گرفته ای مستحق آتش دوزخ شده ای. از گوسالکان پای منبر نشین نیز هیچکس از آخوند نپرسید برای چه گمر کچی گری موجب این کیفر است؟ و آنکه ای اگر دستگاه خدا دستگاه چنگیزی هم باشد، کودک خرد سال را بگناه پدر گرفتن روا نیست.»

بس این بی فرهنگی هایتان جز پستی و بی آذرمی خود شمار نخواهد نمود من در این گفتار گذشته از پرسشهایی که آقای کسروی بارها از بزرگان تان کرده اند و ایرادهای ریشه داری که بیایی در این ۲۲ ساله گرفته و آنان هیچ پاسخی نداده اند و حتی برای گرفتن پاسخ کسانی را بمیانجی گری برانگیخته اند و آنان خویش را به نافهمندگی زده و از فرستادن پاسخ باز ایستاده اند، از شما که برخی هم خویشاوندان منید چند پرسش دیگری خواهم کرد. من در این جایبایس خویشاوندی از بردن نامها و نگاشتن تاریخچه زندگی شما خود داری میکنم، لیکن اگر به پرسشهایم پاسخ متکی بدلیل خرد پذیرندهید و یا بیکیار در کنج ویرانه خود ننشسته و زبان از بیشرمی نه بندید آنچه باید خواهم نوشت و پرده زویری که بر دیدگان يك مشت عامیان همشهریم فرو کشیده اید خواهم دید. تا شما، شما روحانیون پاکدل را نیک بشناسند و بروحانیت شما پی برند.

اینک پرسش ها:

(۱) شما در این کشور چکاره اید؟ در برابر نان و دیگر خوراکیها که میخورید، رختها که می پوشید، خانه که می نشینید، و دیگر در بایستهای زندگی که از آنها بهره می برید و هر يك ساخته و پرداخته دست صدها رنجبر است، چه احتیاجی از احتیاجات توده را بر میآورید؟ آیا کسی که در کشوری زیست میکند و از دسترنج دیگران برخوردار میشود و خودکاری، کاری که احتیاجی از احتیاجات زندگی توده را بر آورد، انجام نمیدهد مفتخور نیست؟ آیا آنچه خورد و پوشد و نوشد بر او ناروا نمیشود؟ بسا برخی از شما که نافهمانه بجهان از دریچه چشم صد سال پیش می نگرید یا زیرکان و فریبکاران تان

در برابر این برشمش بگوئید: ماکارهای دین را راه می بریم یا بگفته خودتان (حفظه دین) هستیم. در اینصورت مت می برسم: چرا در آغازهای اسلام، در روزگاری که اسلام راست هنوز در میان مسلمانان فرمانروا بود، همان اسلامیکه شما بنام آن دستگاه مفتخواری و برتری فروشی درجیده و با این کار زشت ریشه اش را برانداخته اید، چرا چنین گروهی در میان مسلمانان نبوده؟ چنین گروهی که در رخت و کلاه و ریش و عصا خودشان را از توده جدا گیرند و بر مردم برتری فروشد و بی کسب و کاری نروند. چرا تا هنگامیکه دین چنین (حفظه ای) نداشت و اسلام بسادگی و پاکی نخستین بود این دین پیروان خود را که در تخت تیره های پراکنده زبونی بیش نبودند بفرمانروایی جهان آنروزی رسانیده، و از هنگامیکه شما (حفظه دین) پدید آمدید و دستگاه دین فروشی گستردید اینهمه پراکنده گی میانه مسلمانان راه یافت و اندازه خواری و زبونی دین بجائی رسیده که امروز پیروان آن در سرتاسر کشورهای اسلامی از مراکش گرفته تا ملایو و از دریاچه اورال تا دریای هند همگی در زیر دست دولتهای زورمند آسیا و اروپا بند و حالیکه آنان دارند خودتان بچشم می بینید که از حال جهودان بسیار پست تر و سخت تر است اگر شما «حفظه دین» هستید چرا باین گرفتاری پیروان اسلام دل نمیسوزانید. چرا بچاره آن نمی کوشید؟ پس «حافظ بودنتان» دایره ای کی نگاهد داشته اید؟ آیا برای روزی که توده این کشور چون بومیان استرالیا و سرخ بوستان آمریکا بکلی نابود شده باشد؟

اگر بگوئید: ما بند می فروشیم (و عظم می کنیم و مزد می گیریم) میگویم: آیا هنوز ندانسته اید که بند فروشی خود گناه بزرگی است؟! گناهی است که آمرزیدنی نخواهد بود. و آنکه ای از این بند فروشی چند صدساله تان چه سودی بدست آمد تا باز هم بآن ادامه دهید و چشم داشته باشید دانایان از شما پشتیبانی کنند؟! این بابودن هزارها دکان بند فروشی است که اینهمه دروغ و دغل و ناپاکی و دورویی در این توده راه یافته و مردم در لجن زار پست خوئی تا گلو فرو رفته اند! پس سود این بند فروشیها چیست؟! آری راست میگوئید: يك نمونه از دینی که یاد میدهد این بود که پارسال هنگام شیوع بیماری تیفوس و تیفوئید مردم را در شوشترو دزفول بروضه خوانی و داشتند یا بسینه زنی و نخل بندی و داشتند و در رامهرمز و آبادان بطاق بندی برانگیخته و خودتان چون کاهنهای بتخانه های آشور و بابل از نادانی عامیان بسود جوئی برخاسته با دعا فروشی و طلسم فروشی و آبدعا فروشی و حتی آب دهن فروشی کسبه بیچارگان

را تهی ساختید! اگر بشوند این اجتماعها زمینه انتشار بیماری هرچه فروتر شد و گروهی نابود شدند، چیزی بود که شمار و جانپون پاک سرشت بآب اهریمنی ندادید. این يك نمونه از دین آموزیتان می باشد که شما و همردگانتان بتوده یاد میدهند. اما بزرگ ترانتان در برابر دستگاه پادشاهی بی مسئولیتی که در نجف و قم برپا دارند، با افسوس بسیار باید خستوان باشند که جز پرداختن رساله و نوشتن قانونهای پیچاپیچ بدعبارت در «نجاسات» کاری انجام نمیدهند. دیگر اگر دیکتاتوری بر مردم چیره بشود این جانشینان امام را کاری نیست، اگر بیگانگان مرز کشور را بشکنند و خواریار بیچارگان را ببرند این آقایان «حفظه دین» نباید بان پردازند، تنها باید زکوة گیرند، خمس گیرند، حق امام گیرند، و در برابر این مالیاتهای گزاف قانون «مطهرات» نویسند!

بگفته یکتان از تیزهوشان معلوم نیست پانزده مایون مردم چند هزار متخص (رساله نویسی) لازم دارند و در برابر چنین «متخصص» بی ارجی چند ملیون پول در سال باید بپردازند؟!

۲) شما داستان کتابسوزان، را دستاویزی گرفته و از اینکه ما کتابهایی را سوزانده ایم سخت خشمگین شده اید. براستی جای بسی افسوس است که شما خود را علما (دانشمندان) می نامید و در سن چهل سالگی و پنجاه سالگی هنوز معنی کتاب را ندانسته اید!

برای اینکه باین نادانی خود بی برید تخت بشناسانیدن کتاب می پردازم: کتاب چندین پرک کاغذ یا پوست یا آجراست (مانند کتابهای کتابخانه آشور بانیپال که در ویرانه شهر اور پیدا شده) که بر آنها اندیشه های نوشته شده باشد. ارج کتاب از آنجاست که بوسیله آن می توان بی آنکه نیازی به بودن صاحب آن افکار باشد افکار نوشته شده در کتاب را بهر جا و هر کس و نسلهای آینده رسانید. پس کتاب مانند دیگر وسائل وسیله ایست که اگر در جای نیک بکار برده شود سودمند است و اگر در جای بد بکار رود زیانمند می باشد. پس کتاب بخودی خود بایگفته شما «فی نفس الامر» ارجی ندارد و اگر در آن اندیشه های سودمندی نوشته شده باشد، اندیشه هایی که بزندگی آدمیان توده ها سود دهد ارجدار خواهد بود. برعکس اگر در کتاب افکار پست و اندیشه های شومی نوشته شده چون وسیله بازماندند و پراکنده شدن اندیشه های زشت و زبان آور خواهد شد بسیار پست و بی ارج است. اکنون اگر چنین کتابهای سراسر زبانی از دوره های تاریخی بازمانده و فریبکاران و بدخواهانی آنها را در راه نابودی

این توده بکار می برند ، آبیاباید برای جلوگیری از زیان آنها بنابود کردن اینگونه کتابها پرداخت یانه ۱۱

اگر بگوئید : آنچه در کتابی نوشته شده نیک است و باید نگاهداشت برآستی وای بر نادانی شما ! وای بر نادانیتان که از نادانی لره‌ای کوه نشین ، که هر چند برگ کافورا در جلدی دیدند قرآن پنداشته و بر آن سوگند می‌خورند ، کمتر نیست . اگر این دلیل را بپذیرید آنگاه آیا ما حق نداریم بگوئیم : بدگوئی شما نشانه قریبکاری و پست نهادی است ؟ آیا نشانه این نیست که شما آقایان روحانی به بلندی نام آفریدگار ارزش نمیدید ؟ نشانه این نیست که شما بهیچ اندیشه‌ای پابندی ندارید و تنها در اندیشه گرمی دکانهای خویش هستید ؟ آقایان روحانی ! من از شما می‌پرسم اسلام از شاعری نکوهش کرده ، شما برآستی اگر معنی دین را میدانید و غم توده را می‌خورید ، چرا از شاعران بی‌پوده گو نکوهش نکردید ؟ چرا توده را از پرداختن باین کار بازداشتید ؟ این با بودن هزاران مانندگان شما است که صدها هزار شعر در دروغ ، تملق ، هزل می‌خواندگی ، جبریکری و حتی بی‌فرهنگی نسبت بآفریدگار سروده شده و چاپ گردیده ، و حتی شعرهای بی‌شرمانه خیام و قاتانی و ایرج میرزا در خانه‌های خود شما راه یافته .

آقایان دیندار ! بچه بازی گذشته از اینکه در نزد خرد بسیار پست و نکوهیده است ، کیفر آن در دین ، همان دینی که شما بنام آن‌نان می‌خورید ، از کوه پرت کردن مرتکب می‌اشد . از آنسوی این بابودن شماست که باب پنجم گلستان که شرح این بی‌ناموسی پست است در مدرسه‌ها به پسران و دختران این توده درس داده میشود و شما گذشته از اینکه بجلوگیری برنخاستید پسران و دختران خودتان را از خواندن آن بازداشتید .

آقایان ، دروغ سازی بسیار کار زشتی است و در قرآن حتی افسانه‌های باستانی (اساطیر الاولین) بنکوهیدگی یاد شده ، شما چگونه از اینهمه رمانهای شرم و عفت بر بادده بجلوگیری نکوشیدید و باری توده را از خواندن آنها منع نکردید ؟ آقایان روحانی ! شما از رواج این زشتیها و مانندهای آنها هیچ جلوگیری نکردید بلکه برای آنکه دکانهایتان از گرمی نیفتد در برابر آنها روی خوش نشان دادید ، و اکنون که ما بجلوگیری از آسیب این پستیها برخاسته و بکندن ریشه آنها کمر بسته ایم از در همدستی با ما پیش نیامدید بجای خود ، از این کوششهای خدا پسندانه نکوهش می‌کنید ! برآستی آفرین بر روحانیت شما

آفرین بر خدا پرستی شما ۱

۳) در یکماه نیم پیش اخوندی که عمر خود را با بیکاری و مفتخواری گذرانیده بود مرد . شما نزدیک یکماه مردم عامی زبان بسته را در این روزگار سنت از کار و پیشه باز داشته بسینه زنی و روزه خوانی وا داشته و در کوچه های پر خاک و کثافت شوشر بچست و خیزهائی مانند چست و خیزهای وحشیان افریقا ، بنوای دهل و سرنه ، برانگیختید ۱

من می‌پرسم : این چست و خیزهای وحشیانه چه دلیل خرد پذیری میدارد و جز در نزد وحشیان جنگلی کجا نشانه چیزی تواند بود ؟ اگر گوئید نشانه سوگواری است مایمیکوئیم کی و در کجا چنین رسم زشتی در اسلام بوده است ؟ و آنکهی پایگاه این اخوند از پایگاه خود پیغمبر یا امام علی که بالاتر نبوده پس چرا یارانشان در مرک آنان بچین تمایشهایی برنخاستند ، و در کوچه‌ها و بازار ها گل برمالا دست نیستند و براه نیافتادند ؟ اگر این کارها که عامیان را بانها وا میدارید تواب دارد ، چرا از خودتان حتی یک تن هم لغت نشدید و گل بر نیالیدید و بسینه نزدید و چست و خیز نکردید ؟ شما که روحانی هستید و به پندارتافت در توابکاری پیشوایید و با این نام برتری می‌فرشید چرا از این توابکاری باز ایستادید ؟ مرک خوبست اما برای همسایه ۱۲

آقایان : گفتنی بسیار است و اگر من تاکنون چیزی ننوشته‌ام از آنست که نمی‌خواهم وقتان باین کشاکشهای بی‌پوده تلف شود . زیرا در شما نه آن راستی پژوهی است که به دلیل کردن گذارید و نه آن دلسوزی که غم بیچارگی مردم خورید .

آقایان ! این گفتگو را در اینجا بیایان میرسانم و چشم برآه می‌انم تا به بینم در برابر این ایرادها چه خواهید گفت و چه خواهید کرد .

اهواز - محمد علی امام

پرچم : آقایان ملایان بدانند که این برشهاییکه امروز از آنان میشود و پاسخ نمی‌توانند داد ، (وزیر کانا خود را نباشیدن می‌زند) یکروزی خواهد رسید که ناچار باشند باین برشها پاسخ دهند . آری یکروز دآوری بزرگی با این مردم فریبان در بیشت و خدای آفریدگار بیش از این مهلت بسیاهاگران نخواهد داد .

راه ایران را هم نمیشناسند

آقای کسروی .

بعضی از دشمنان شما که با استادان ادبیات آشنائی دارند میگویند که آقای که یکی از استادان دانشکاهست گفته چو ت آقای کسروی خودش شعر نمیگوید از این جهت با شعر و شعرا مخالف است و اگر میتواند شعر بگوید همانا با شعر مخالفت نمیکرد . پاسخ اینها را چه باید داد ؟

اهواز . بهبهانی

پرچم : آری اینسخن را آن استاد دانشگاه و دیگران بارها گفته اند و همین سخن نمونه ترکیبی از پوچ مغزی ایشان می باشد . استاد دانشگاه را تماشا کن که راه ایراد گرفتن را نیز نمی شناسد . بارها دیده بودم که در دادگاه فلان متهم چون بیسواد و عامیست نمیداند چگونه پاسخ دهد و یا دلیل بیاورد ، و اکنون همان حال را از استاد دانشگاه می بینیم . اما پاسخ :

نخست مگر آدمی هر چیز را خود نداشت یا نتوانست با آن دشمنی می کند ؟ . همین من موزیک زدنت و آواز خواندن نمی توانم ، از خشنویسی نیز بی بهره ام ، بسیاری از دانشهای نوین را از فیزیک و شیمی و ریاضیات عالی و پزشکی و مانند اینها نمیدانم . آیا با آنها دشمنی نموده ام ؟ من نه تنها با اینها که نمیدانم دشمنی نکرده ام خود همیشه هوا دار آنها بوده ام و خواهم بود . از آنسوی من منطق و اصول خوانده ام و سالها در شناختن ریشه نامها بکوشش پرداخته ام . با اینحال گفته ام و می گویم : اینها رشته های پیچیده است . استاد روسیاه چون خودش در پنجاه و شصت سال زندگی جز هوس بازی و سود جویی شناخته می پندارد همگی مردم از تیپ او می باشند .

دوم من اگر شعر نگفته ام و نمی گویم نه آنست که نتوانسته ام و نمی توانم . شعر گفتن نیز بیست که یکی همچون من تواند . من اگر آن بودم که پی هوس را گیرم ، من نیز شعر برداشتمی و همچون دیگران قصیده ها و غزلهایی (نیک یا بد) بیرون ریختی . من اگر شعر نگفته ام از نتوانستن نبوده . خدا مرا ننگه داشته است .

سوم گرفتم که سخن شما راستست ولی ما در ایراد های خود به شاعران دلیلهایی نیز یاد می کنیم . آيا شما بآن دلیلهای چه می گوید ؟ از همان حافظ و سعدی و خیام که شما بدانسان بلندشان می گردانید صدها بد آموزیهای زهرناک که نشان ناهمی و تیره درونی ایشانست گرد آورده برخ شما کشیدیم . شما بآنها چه پاسخ می دهید ؟

باید دشنام را نیز معنی کنیم

بارها می شنویم در نشستی گفتگو از نوشته های ما بیان آمده و کسی در آنجا دشمنی نشان داده و به هابیوی پرداخته ، و چو ت گفته شده شما ایرادتان بنویسید بفرستیم در پیمان یا در پرچم بچاپ رسد و پاسخ داده شود چنین گفته است : « من نمیخواهم دشنام بشنوم » . نیز بارها شنیده ایم کسانی می گویند : « دارنده پیمان بشعرا دشنام میدهد » . همچنین بارها شنیده ایم کسانی بنام نیکخواهی و بندگویی چنین می گویند : « شما که می نویسید : نمی فهمید ، نمی دانید ، نادانید ، بیخردید و مانند اینها مردم بر میخورد . اینها را ننویسید » . در چند سال پیش در مهنامه ارمغان زیر عنوان « ادبیات » شعر های هجوآمیز انوری را با کلمه های زشت آن چاپ می کرد ، و در همان حال می نالید و چنین می نوشت : « دارنده پیمان بحافظ و سعدی دشنام داده است » . آن دشنامهای زشت انوری عنوان « ادبیات » دارد ، ولی ماکه می گویم : « سعدی وحافظ پاره گو بوده اند » یا جمله هایی را از اینگونه بکار می بریم « دشنام » شمرده می شود . آئمه لعن و نفرین و بدگوئیها که در کتابهای ملایان درباره مردان بزرگی همچون عمر و ابوبکر و دیگران نوشته شده ، و آن لعنت نامه های خواجه نصیر و دیگران « تولی » و « تبری » نام دارد ولی ما اگر بگوییم : « آن ملایان تیره درون و نادان بوده اند » ، این دشنامست و باید بکله و ایراد بردازند . در اینجا است که می گویم : باید دشنام را هم معنی کنیم . در اینجا است که هر کسی باید بشنود « داوری » ایرانیان آشنا گردد .

در این داوری « حقایق » کمترین ادجی را از ارد و تنها کینه و دلخواه است که کارگر تواند بود . هر کسی از یک سخنی بدش آمد نام آن دشنامست و از هر چه خ شش آمد نام آن « ادبیات » یا « تبری » یا مانند اینها می باشد . ما نمیدانیم کسانی که « حقایق » را نمی فهمند (ملایان شعرهای حافظ و خیام را که همچون زهر کشنده است در نمی یابند ، از آسیب این کیشهای پراکنده نا آگاه می باشند ، پس از هزار و سیصد سال هنوز سخن از خلافت ابوبکر یا علی میرانند و صد مانند اینها که بارها شمرده ایم) ، ما اگر بخواهیم این

نافهسی آنان را یاد کنیم و آگاهشان گردانیم آیا جز جمله‌های « نمی فهمید » یا « نمیدانید » افزوده دیگری داریم ؟ اگر ما چنین کسانی نام « نادان » یا « بیخرد » گزاریم آیا دشنام داده‌ایم ؟

فوسا ایناث نمیدانند که « دشنام » آن نامیست که بدروغ و برای توهین (نه برای فهمیدن يك معنایی) ، بکسی گفته شود . نمیدانند که هر جمله ای با نامی که بکسی برمیخورد دشنام نیست . مثلا کلمه « دزد » بهر کسی گفته شود یاو خواهد برخورد . ولی این کلمه در همه جا دشنام نیست . آری اگر کسی آبرومند و درستکار است و شما بدروغ و برای توهین او را « دزد » خوانید دشنام داده اید و او را سزد که از دست شما بداد خواهی برخیزد . ولی اگر کسی کالای شما را دزدیده است و شما میخواهید این کار او را بفهمانید و می گوئید : « این دزد است و کالای مرا دزدیده است » این دشنام شمرده نخواهد بود . اگر چنان بودی که بهر کسی « دزد » گفتند دشنام باشد پس بایستی « ادعای نامه » ها که در دیوانهای جنایی خوانده میشود یا حکمهایی که دادگاهها می دهند دشنامنامه نامیده گردد .

چیزیت بسیار روشن : شما اگر بیک آدم با فہمی بگوئید : « خراست » دشنام می باشد . ولی اگر بیک خر چهار پایی را « خر » نامید ، یا بیک آدمی که فهم و خرد خود را اذ دست داده راست و کج و سود و زیان نمی فهمد بگوئید : « همچون خر نافهست » دشنام نباشد . این برای فهمانیدن معنی است .

این ایراد را که بهانه جویان بما میکنند بت پرستان عرب به بنیاد گزار اسلام گرفته اند . چون آن مرد بزرگ به بت پرستان ایراد گرفته می گفت : « چیز برا که بادست خود میتراشید چگونه می پرستید ؟ » یا می گفت : « چگونه می پرستید چیزی که نه سودی بشما تواند رساند و نه زبانی ؟ » و آنان از پاسخ درمانده می گفتند : « بسب آلهتنا » (بخدایان مادشنام می دهد) . در حالیکه آن مرد بزرگ حقایق را بازمی نمود و معنی هایی را می فهمانید و هیچگاه دشنام نمیداد . اینکه در قرآن گفته شده : « شما و هراچه جز خدا می پرستید سوزاك دوزخست » با همه تند زبانش ، و با همه برخوردی که به بت پرستان می داشت دشنام نمی بود ، بلکه حقیقت را باز می نمود

در قرآن درباره کسانی که کردن بدلیل نگزارده بروی باورهای بیجا و زیانمند خود ایستادگی می نمودند می گوید : « آنان همچون چهارپایانند بلکه گمراهتر از چهارپایانند » . این سخن با این تند زبانی دشنام نبوده ، بلکه يك حقیقت بسیار

استواری را روشن می گردانند ، چنانکه ما نیز بارها گفته ایم ، ارج آدمی و آن جایگاه والایی که در میان آفریدگان میدارد با فهم و خرداوست ، با راستی پژوهی و نیکیخواهی اوست . کسانی که فهم و خرد را اذ دست داده اند که بدلیل گردن نمی گزارند و با حقایق نبرد می کنند و با نادانیهای خود جلو فیروزی و آسایش توده ها را می گیرند - چنین کسانی ارج آدمیگری را اذ دست داده اند و اینست جدایی میانه آنان با گاووان و خرن نمی باشد . بلکه ایشان از گاووان و خرن بدترند . زیرا چنانکه گفته ایم : گاووان و خرن از نخست بی بهره از فهم و خرد بوده اند ولی ایشان فهم و خرد را داشته و در سایه نادانیهای خود آنرا بیکاره گردانیده اند .

ایث از راه خشم و توهیت نبوده که قرآن آن کسان را چهار پا (یا انعام) نامیده بلکه بدتر از چهارپا شمرده . بلکه از روی حقیقت بوده . نیز در نتیجه همین حقیقت بوده که دستور کشتن آن کسان را میداده . يك آدمی را نباید کشت و سزد کشت . ولی چنان کسانی که ارج آدمیگری خود را اذ دست داده بودند می سزید که بکشتند و می بایست که بکشتند .

در قرآن جمله هایی تندتر از اینها هست : « داستان او همچون داستان سگست که اگر بار کنی (باباو بتازی) له له کند ، و اگر رهایش کنی له له کند » . « همچون داستان خر که کتاب هارا باوربرد » . ابولهب عموی بنیاد گزار اسلام و خود مرد آبرو مندی می بود . در قرآن بانام و نشان باو و زانش نکوهش و نفرین رفته است .

قرآن درباره بت پرستان یا مشرکین می گوید : « بیگمان مشرکان ناپاکند و پس از اینسال دیگر بمسجد حرام نزدیک نگردند » .

اینها و مانند اینها هیچکدام دشنام نیست و برای فهمانیدن معنیست . نوشته های مانیز همین حال را میدارد و ما هیچگاه دشنام نداده ایم و نیایستی دهیم و هر چه نوشته ایم معنی راستش را خواسته ایم .

از آنسوی بهانه جویانی که این ایراد را می گیرند اگر بیک اندیشیم در همین کارشان چند آلودگی و بادی درهم می باشد ، و این بهانه جوییشان نیز یک چیز ساده ای نمی باشد . بارها گفته ایم ایشان دردها شان بهم آمیخته و هرنادانی که از آنان سرمیزند ریشه ژرفی می دارد ، و برای آنکه سخن نيك روشن گردد ریشه ها یا انگیزه های همین بهانه جویی را باز می نمایم

نخست : چنانکه گفتیم ایشان معنی راست دشنام را نمیدانند و اگر بدانند

بروایی بآن نمیدارند. هر سخنی که به آنان برخورد دشنام است، ولی خودشان هر چه گفتند دشنام نیست. شما بارها دیده اید در اتوبوس و یا در خیابان دو تن باهم کشمکش میکنند و دشنامها می دهند، و با ایشغال و یکی بدیگری می گوید: «مرد که دشنام چرا میدهی...»

تنها درباره دشنام نیست. در هر زمینه داوریشان چنینست. مافراش نکرده ایم صدها کسان در زمان رضا شاه در روزنامه یا در سخنرانیها یا در پارلمان بآن شاه چالوسیهایی می اندازد می نمودند و همانکه آنشاه افتاد هر کسی خود را بکنار گذاشت و بدیگران ایراد گرفت که چرا آن چالوسیهها را میکردید... یکی از آنان بایک حال سادگی می گفت: «من مجبور بودم آن ستایشها را میکردم فلان و بهمان چه می گویند...»

هنوز آن کشاخ از میان ترفقه و امروزها در میان روزنامه های تهران همان سخنان در میانست و هر یکی بدیگری می گوید: «من مجبور بودم شما چسرا آن چالوسیهها را می کردید...»

دوم: این یک بهانه ای دردست بهانه جواب است که بیکبار درنمانند و زبانشان بریده نشود. کسانی که در برابر گفته های ماکترین یا سخنی نمیدارند و از آنسوی گردن برآستیها نیز نمیتوانند گزاشت این یک دستاویزی دردست ایشانست. آقای مسعود از تبریز می نویسد: فلانرد درشتی می گفت من برخی ایرادها بنوشته های پیمان و پرچم دارم. گفتم: هر ایرادی دارید بنویسید. گفت من نمیخواهم دشنام بشنوم. یکمردیکه نیروی راستی پرستی را از دست هشته و در برابر حقایق باین ارجداری و باین روشنی ایستادگی نشان میدهد حالش ناگفته بیداست. از اینسوی چون باو فشار آورده می گویند هر ایرادی دارید بنویسید برای آنکه شکست بخورد راه ندهد آن بهانه را پیش می آورد. این در نزد خود خواهان بسیار ارجدارست که شکستی بخود راه ندهند. آنان را مانیک می شناسیم. بهر زبونی و بستی و بیآزرمی تن توانند درد داد و از هر سرفرازی چشم توانند پوشید، ولی از سخن بیبایی که گفته اند نتوانند بازگشت، و بنا فهمی خود نتوانند خستید.

سوم: این يك گونه دلدارست که بخود می دهند. در پیش خود چنین میگویند: نه! ما که در حقیقت نادان و بیخرد نیستیم. اینها را که پیمان و پرچم می نویسد دشنام است. اینست مانیز می گوئیم: کج فهمیده اید و شما راستی را نادان و بیخردید، نه آنکه مادشنام داده باشیم.

چهارم: آنان نتوانند از دشمنی کردن و کار شکنی نمودن باز نایستند، و این نیز يك عنوانست که جوانان ساده درون را دلسرد گردانیده از ماجدا سازند. در نشستهای نشینند و در نزد جوانان چنین عنوان می کنند: چرا نویسنده پرچم دشنام میدهد؟! هر سخنی دارد بنویسد مردم بخوانند و بپذیرند. یکی نمی گوید: پس چرا تاکنون نپذیرفته اید؟! نمی گوید: یکی از سخنانیکه نویسنده پرچم دارد همانست که ناپاکی و تیره درونی شمارا بقمحاند. اینها نیز حقایقت که باید گفته شود.

چه بهانه هایی میآورند.

چند روز پیش در جمعیتی بودم. یک نفر از آنها چنین میگفت ایرانیان هر چند بکوشند نمیتوانند دولت شاهنشاهی پیشین خود را بنیاد گزارند هر مردمی یکزمانی بزرگ و نیرومند خواهند بود و چو آن دوره پایان رسد دیگر بزرگ نخواهد شد. بعضی ها علتش را پرسیدند گفت بدانسانکه دیدیم ایتالیا خواست دوباره امپراطوری پیشین خود را بدست آورد و آخر الامر شکست خورد و نتوانست پیروزمند گردد امروز دیگر امپراطوری از آن دیگرانست. شکست در اینست که ایشان خود میگویند اسلام نیز بزرگی خود را کرده است و در ضمن امیدوارند که بار دیگر اسلام جهانگیر گردد و بار دیگر امپراطوری پیشین خود را بنیاد دهند.

ببینید که چه دستهایی که در این کشور کار میکند و چه افکار زهر آلودی را در خون این مردم تزریق میکنند این فکر و امثال اینگونه افکار از یک میلیون سرباز برای دیگران بهتر است. اینگونه افکار ناامیدی را در مردم بیشتر خواهد کرد.

(از يك نامه آقای بهبهانی از اهواز)

پرچم - اینهم از سخنانست که شنیده و در آن لجنزار مغز خود جاداده اند و اکنون در برابر ما بیرون می ریزند. بدبختان برای آنکه نيك نشوند صد بهانه می آورند. نادانان جدایی میانه توده و یک (نرد) نگارده میندازند توده نیز همچون یک پیر شود که دیگر چاره نپذیرد. مادر این باره گفتاری نیز خواهم نوشت.

باز خرده گیری و پاسخ آن

آقای پرویز داریوش می نویسد :

۱- در شماره اخیر پرچم قسمت زندگانی من زیر عنوان « چند سخنی از بدوم » صفحه ۳۴۰ سطر ۱۵ نوشته شده است : « بیش از همه طلبه های مدرسه ها... الخ » و حال آنکه طلبه بروزن فعله در زبان عرب خود جمع است و بمعنی طالبان ، و در فارسی کنونی خصوصاً بمعنی طالبان علم است و جمع بستن ثانوی آن به « ها » دور از صحت است .

۲- در خلال سطور پرچم بسیار جا ها دیده میشود که بعد از معدود عدد يك « ياء » نکره نیز اضافه شده است مانند « يك روزی » یا « يك شخصی » و امثال آن که ظاهراً صحیح نیست و باید گفت « يك روز » و یا « روزی » اما در این قسمت تا آنجا که من میدانم عموم نویسندگان دانشمند ایرانی که متولد آذربایجان هستند و در خانه خود بزبان ترکی تکلم میکنند باین اشتباه دچار شده اند و خواه ناخواه این لغزش را بکار زده اند .

۳- لغزش سومین اندکی مهمتر است و از آنجا که ممکن است برای عده ای سرمشق قرار گرفته و اینگونه اشتباهات را افزون کنند ناچار شرح بیشتری میدهم .

در يك یا دو سال قبل در مجله « ایران امروز » مقاله درباره « دساتیر » بقلم آقای ابراهیم بورداود استاد دانشگاه تهران نشر یافته بود و در آن پس از آنکه از معمول بودن دساتیر و بالتبع لغات مستعمله آن سخن رفته بود آقای بورداود نویسنده مقاله مذکوره متعرض بعضی فرهنگهای فارسی که بعد از طبع دساتیر وسیله ملا فیروز در هندوستان بطبع رسیده اند ، شده بود . نخستین فرهنگ ها بعقیده نویسنده مذکور فرهنگ برهان قاطع است که بکمان آنکه آن مقداری لغت فارسی ناب بدست آورده است مقدار زیادی لغات از دساتیر فرهنگ خود نقل نموده است .

واژه « آمیغ » نیز که در پرچم بمعنی « حقیقت » برگزیده شده است از جمله همان لغات است . چنانکه در کتاب « لغت قرس » تألیف اسدی طوسی طبع طهران مصحح آقای عباس اقبال صفحه ۲۳۱ چنین مسطور است : آمیغ بمعنی آمیزش بود عنصری گوید :

چو آمیغ برنا شد آراسته
دو خفته سه باشند برخاسته
رود کی گفت :

آه از این جور بد زمانه شوم
همه شادی او غمات آمیغ
انتهی

گذشته از شباهت لفظی کامل و بینی که میان آمیغ و آمیز یا آمیزش یافته میشود ، استعمال عنصری و خصوصاً رود کی که مسلماً لغات دری را بخوبی میدانسته است بعقیده من دلیل کافی و وافق صحت معنی آمیغ « آمیزش » به شمار میرود .

و حتی بنقل یکی از رفقا از فرهنگ جهانگیری این لغت در آنجا نیز به معنی آمیزش آمده است . (زیرا که در حین تسوید این سطور مرا بفرهنگ دست نیست)

البته شما تنها بدیدن فرهنگ برهان قاطع و فرهنگهای متأخر بسته نکرده اید و لابد است که دلیلی محکم در دست دارید . و بسیار متشکر میشوم که مرا نیز بر آن آگاه کنید .

می گویم :

۱- درباره « طلبه » مامی توانیم از خود نوشته آقای پرویز بخودش پاسخ دهیم . ایشان می نویسند : « طلبه بروزن فعله خود در زبان عربی جمع است » . این سخن راستست . چیزیکه هست ما آنرا در زبان فارسی بکار برده ایم . در فارسی « طلبه » را مفرد می دانند . مثلاً می گویند : « طلبه ها آمدند » ما نیز پیروی از مردم کرده ایم . مانند این ، کلمه « اعیان » و « اخلاق » و « احوال » است که در عربی جمعست ولی در فارسی آنها را در معنی مفرد بکار می برند .

۲- در کلمه « روزی » یا درماندهای آن یاء در آخر برای ناشناختگی است (نکره بودن) و کلمه يك که مابسرش بیفزاییم برای (وحدت) خواهد بود ، و هیچ باکی نیست که هر دو در یکجا گرد آید . هریکی معنی دیگری را می فهماند . راستست که اگر « يك » را نیاورده بگویم « روزی » چون کلمه روز مفرد است یگانگی از خود کلمه فهمیده خواهد شد . با اینحال آوردن آن نیز ایرادی ندارد و لغزش شمرده نشود .

۳- اگر هم در زمان های پیش بجای « آمیزیدن » « آمیغیدن » گفته میشد و « آمیغ » بمعنی « آمیز » می آمده است امروز دیگر نمی آید . از آنسوی اینکه

هایی را که ما نیازمندیم و همینکه در یکفرهنگی دیدیم برمیداریم و یا اگر کسی پیشنهاد کرد بیدونك می پذیریم نیازی بجستجو در باره آنها، و اینکه آیا در گذشته در آن معنی بکار می رفته یا نمرفته نیداریم. زیرا اگر هم در گذشته بآن معنی نیامده است باکی نخواهد بود که ما آنرا بپذیریم و از این پس در آن معنی بکار بریم. ما خواستمان جستجو از حال گذشته کلمه ها یا پیروی از گذشتگان نیست. بلکه میخواهیم کلمه هایی را در يك معنی هایی که نیازمندیم شناخته گردانیم که در آینده بکار رود، و اینست گاهی افتاده که کلمه ای را خود بدید آورده ایم. (ازشلب و پرک و مانند اینها).

پس اگر «آمیغ» و مانند های آنها ساخته بوده است زبانی بکار ما نخواهد داشت.

چون با آقای پرویز در بیرون گفتگو نیز شده بابت پاسخ کوتاه پس می نسیم. رویهمرفته مای خواهم فارسی رایك زبانی دوستی گردانیم، و در این راه نخواهیم توانست پیروی از گذشتگان کنیم و گفته های آنها را بپند خود شناسیم. ما همان اندازه میخواهیم که در حال آنکه زبانرا درست می گردانیم بیکبار آنرا بهم نزنیم که بکزبان بیکانه ای گردد و بخواتندگانت دشوار افتد. ولی بهر حال بکزبان جدایی خواهد بود. بهمین نکته است که در هر اسیار کند می بینیم و چندگامی برداشته می ایستیم، و دوباره گامهایی برمی داریم. آقای پرویز و دیگر جوانان با جر بزه نیز هوش و اندیشه خود را بیش از همه در زمینه درستی و سامانت زبان بکار اندازند و در این زمینه باشد که یادآوریهایی بیا کنند. این بن نخواهد بر خورد که در زمینه زبان لغزشهایی پیدا کنیم. ولی آنها که آقای پرویز شمرده اند لغزش نبوده است و چنانکه پاسخ دادیم هر یکی عنوانی داشته.

واژه ای که نیازمندیم

آقای رضای فرزانه از شهر کرد می نویسد: «در بیشتر جاهاکلمه «کناس» را بمعنی خسیس بکار می برند. آیا میتوان آنرا در نوشته ها بکار برد؟!» می گویم: در آذربایجان نیز «کنس» که گونه دیگری واژه است در همان معنی بکار می رود. پس می توان گفت که يك واژه شناخته فارسیست و در نوشته ها نیز توان بکار برد. ما خود آنرا پذیرفته پس از این بکار خواهیم برد.

از گفتار های پرچم

آیا زر و سیم ثروت نیست؟!

دو نامه پرچم اخیراً مقاله «ارزش اسکناس با پشتوانه نیست» را خواندم و در ضمن مقاله اینهم بود که پول «اعم از اسکناس و زر و سیم ثروت نیست» و چون مندرجات پرچم همواره منطقی و روی دلیل است و پاسخ های منطقی را هم از نظر دور نیدارد این است در این قسمت که اشتباهی بنظرم رسید خواستم نظریات خود را عرض نمایم که اگر اشتباه از طرف بنده باشد رفع شود.

بنده می گویم ارزش اسکناس با پشتوانه است و اگر پشتوانه نباشد اسکناس ارزش ندارد و زر و سیم جزء ثروت است.

در موضوع اولی چنانکه در پرچم هم نوشته شده و مسلم است معاملات در دنیا بر حسب احتیاج روی مبادله جسی است و پول (زر و سیم یا اسکناس) از بابت یادداشت رد و بدل میشود که من امروز ده من گندم بخصی میدهم که بعد از یکماه دو من پنبه بمن بدهد یا در زمستان بیست من ذغال بکسی میدهم که بعد در تابستان سی من جو بدهد برای اینکه اطمینان کامل حاصل آید و گیرنده دوسر وعده زیر بار تعهد و قرض خود در نرود پول را برای یادداشت میگیرم و بهترین یادداشت ها که حالا در تمام دنیا قبول و مسلم شده زر و سیم است.

(حالا چرا زر و سیم مستقلاً برای یادداشت منظور شده و این عمومیت و لیاقت را از کجا پیدا کرده مبحث و موقع جدا گانه لازم دارد)

اکنون که مبادلات و معامله ها زیاد شده و محتاج است. که در معاملات بخروار ها زر و سیم نقل انتقال داده شود علمای اقتصادی برای آسانی کار و راحتی مردم قرار گذاشته اند که این زر و سیم را در جایی جمع کرده و قبض هایی در مقابل آن بمرم بدهند که در جریان داد و ستد بکار و دارند.

و این محل را بانك و این قبض را اسکناس نامیدند و هر وقت دارنده قبض رجوع میکرد مقابل قبض زر و سیم باو می پرداختند و میردازند و علت این مراجعه و تبدیل همان قبض ها بزر و سیم ضرورت و احتیاجی است که دارنده قبض را وادار باین تبدیل خواهد کرد مثلاً من محتاج هستم که دوا یا متاع دیگری از چین و هندوستان و آمریکا یا ورم و جنس محصول خودم

صلاح و صرفه نیست که بچین و هند بپرم یا این متاع را در آنجا خریدار نیست اما این را میدانم که زر و سیم را در تمام دنیا در مقابل متاع قبول دارند آنوقت آنقبض اسکناس را که در ملک خودم رواج است در خارج از کشور شناسند باید بپرم بصدوقداری «بانک» که زر و سیم مرا گرفته و در عوض قبض عندالمطالعه داده مسترد داشته و زر و سیم را گرفته بپند و چین برده ما بحتاج خود را خریداری نمایم.

عینا مثلی که خود در همانقاله متذکر شده‌اید که در موقع مبادله اجناس پارچه چوبی برای یادداشت بپردازم داده شود که هزار خاندان از مردم جدا شده و شهری بنیاد گزارده اند و یادداشت معامله «پول» را از میان خودشان تکه چوب قرار داده‌اند و اینعمل بشهرهای نزدیک هم سرایت کرده در مقابل همان تکه چوب در شهر و دیه‌های نزدیک هم کفش و چیت و چیزهای دیگر می دهند فرض نمایم در شهر اولی يك مرد زیرکی پیدا شده و میگوید مردم اینت تکه چوب ها چیب و کیسه شما را پاره میکند و در حمل و نقل سنگین و اسباب زحمت است بیائید این تکه چوب هارا از روی شماره و حساب بمن دهید و در مقابل از کاغذ و یا پوست که علامت مخصوص روی آن زده‌ام بشما بدهم و شما در معامله بیکدیگر بدهید و هر کس هر وقت پیش من آورد تکه چوبش را خواست فوری بدهم که برای شما هم راحت تر است.

مردم هم اگر اطمینان کردند و امتحان نمودند که هر کس مراجعه بآن مؤمن زیرک میکند تکه چوبش را بدون معطلی میدهد باطمینانشان افزوده و با طیب خاطر تکه چوب هارا برده در مقابل کاغذ یا پوست را (اسکناس) میگیرند شاید از آنشخص هم ممنون باشند.

حالا يك نفر از این شهر می خواهد بشهر دیگری برود که در آنجا تکه چوب رواج است ولی این کاغذ یا پوست را نمیشناسند این شخص کاغذها را مجبور است که ببرد پیش آنرد و در مقابل تکه چوب خودش را گرفته و بشهر دیگر برای خریدن جنس ضروری برود.

و اگر احیاناً آنرد در دادن پارچه چوب ها اندك تعلل و تسامح نماید فوراً قبض های آنرد در بازار از اعتبار ساقط شده و مردم برای گرفتن تکه چوب های خود و بدادن قبضهای پوستی و کاغذی هجوم خواهند آورد و شاید بالمال منجر به ورشکستگی آنرد بشود و دیگر کسی متاع خود را در مقابل پوستی نخواهد داد و از مشتری تکه چوب معمولی و رواج خودشانرا خواهد

خواست

پس پارچه چوب بمنزله زر و سیم و آن قبض عین اسکناس است، و اسکناس بی پشتوانه ارزش ندارد و بیدایش اسکناس هم روی این اصل و اساس بوده است.

حالا اگر قائل شویم که اسکناس ها غالباً این پشتوانه را ندارند و در کشور های خارج هم زر و سیم در مقابل نمیدهند اعتبار رواجی آنها از جای دیگر است که دارند اسکناس مطمئن است.

قبل از تشکیل اداره بانک شاهی دریند عین همین کار شده بود که چهار نفر از تجار معروف و معتبر یزد قبض هایی بمبلغ های مختلف چاپ نموده و هر چهار نفر امضا و مهر و بوجه پولی آن ضمانت کرده بودند و روی آن نوشته شده بود که دارنده این قبض فلان مبلغ (مقدار مبلغی که روی قبض نوشته شده بود) پول قران (پولهای نقره شاهی) از هر يك از این چهار نفر صاحب امضا بخواهد دریافت خواهد کرد.

چون هر کس مراجعه میکرد فوری پول نقره معمولی آنزمان را باو میدادند کمتر مراجعه می شد و مدتی درداد و ستد معمول بود. شنیدم اگر پاره یا فرسوده می شد میبردند در عوض کاغذ سالم و درست میگرفتند تا اینکه بعداً بانک شاهی اعتراض نموده و گفت: انتشار این قبض ها مثل اسکناس است و امتیاز اسکناس با بانک است و نشر این سکنه با اسکناس بانک دارد و با دست مامورین دولت موقوف و قدغن گردید. البته این قبضها باعتبار دارایی و تمول آن چهار نفر صاحب امضا که مردم از اعتبارشان خاطر جمع و مطمئن بودند رواج یافته بود و دارائی و اعتبار همان چهار نفر پشتوانه این قبض ها بود و مردم اطمینان داشتند که هر وقت این قبض ها را ببرند آن تکه چوب های مرسوم و معمولی خودشانرا پس خواهند گرفت.

حالا از شرح اجناس که فوق العاده در ظاهر بالا میرود آنچه بنظر بنده میرسد عرض نمایم.

این مسئله مسلم است که هر کالا که کمتر شد گران و هر چه که بسیار و فراوان است. ارزان میباشد آب با این فراوانی و ارزانی که هست اگر درجایی کمتر پیدا شد بسیار گران بها و ارجمند خواهد بود. از شخص موثقی شنیدم که در یکی از منزلهای راه مکه يك مشك كوچك آب رابه چهارلیره طلا خریده بود. البته از این خیلی بالاتر هم ممکن است (مسئولیت و سزاوار مجازات بودن محترم

هم ازین سبب است که مایحتاج مردم را جمع آوری و حبس کرده باعث کمی و گرانی میشود).

اکنون که وضع روزگار و تجارت بجهت جنک غیر عادی است و بعضی از کالاها که از خارج وارد میشد و نمی شود و کم و گران شده که بالطبع میبایست بشود برکنار بکناریم.

می بینیم که کالاها گران نشده بلکه اسکناس بی پشتوانه فراوان شده و میشود که ارزات است. مثلا چون بنا بمبادله جنس است قند سابق منی دو تومان و فلفل هم دو تومان بود حالا قند ده تومان و فلفل هم ده تومان شده که اگر در مبادله یکمن قند بدهیم باز یکمن فلفل بی کم و زیاد میتوانیم بگیریم و یکمعدل شکر سابقا یکصد و پنجاه تومان و یکمعدل نخ سیصد تومان بود که در مقابل دو عدل شکر یکمعدل نخ میدادند اکنون دو عدل شکر سیصد تومان و یکمعدل نخ شصت تومان شده باز در مقابل دو عدل شکر یک عدل نخ مثل سابق میدهند و همچنین سایر اجناس و اگر در ترقی و تنزل بعضی کالاها تناسب را از دست داده اند بعلت و سببهای خارجی است که علت آنها را از چیزهای دیگر باید جست.

دلیل دیگر اینست که پول نقره سابقی که ده قران را یک تومان میگفتیم و چند سال پیش در بازار باین اسکناس برابر خرج میشد حالا پنج شش برابر علاوه شده که اگر ده قران سابقی را بدهید پنجاه یا شصت ریال اسکناس بشما میدهند پس اگر کاغذی که برای روزنامه میخرند و پولی ۴۰۰ ریال مثلا میدهند اگر پول نقره سابقی را بدهید بهفت تومان (۷۰۰ ریال) میخرید زارع دهاتی پیش از جنک یکمن گندم میداد دو ذرع چیت یا یک چارک قند میخرید حالا هم میخرد.

پس معلوم شد که اجناس چندان ترقی نکرده. (باز میگویم که بعضی کالاها از قبیل دوا و اجناس خارجی دیگر را از این کلیات باید استثنا کرد و جداگانه منظور نمود)

بلکه اسکناس فراوان شده یا احتمال فراوانی زیاد امیدهند و اگر دولت جلو اسکناس بی پشتوانه را نگیرد و مهمانان عزیز اصرار در زیادی اسکناس برای مصرف خودشان بنمایند اعتبار اسکناس بکلی از بین رفته و دارنده هر کالا مجبور خواهد شد و حق خواهد داشت که جنس خود را معامله با تبادل جنس دیگر بکند نه با اسکناس زیرا که اسکناس بیقولای روسیه و مارک آلمان و قرضهای

بی پشتوانه سایر دولت ها را در جنک گذشته دیدند.

دولت حالا میتواند که دیگر نشر جدید اسکناس را چندی موقوف نموده و اسکناسهای موجودی را بوسیله مالیاتها و استقراض های داخلی جمع آوری نماید که وره های قرضه پنجساله با نوع معینی چاپ کرده و با تشویق های گوناگون و بل بالا جبار متولین را وادار بخريداری آن بنماید و در هر سال يك خمس آنرا بابت مالیات و گمرک و غیره قبول نماید که با این طریق اسکناس جمع آوری شده و کمتر گردد و اعتبار خود را بدست بیاورد و اینکه پول آیا ثروت است یا نه پول، اگر مقصود طلا و نقره است و کاغذی که در مقابل طلا و نقره دارد چرا جزء ثروت نباشد.

بدیهی است هر کالایی که خریدار دارد و در مقابل آن دارنده آن کالا بهر چه احتیاج دارد میدهند و تبدیل مینمایند ثروت است و تمام محصولات زمینی هم اینحال را دارد اگر محصول یکنفر پنبه باشد و کسی پیدا نشود که مازاد از احتیاج او را بخرد و در مقابل گندم یا شکر باو بدهد آنوقت این پنبه هم ثروت نیست.

نایا زر و سیم از فلزات است و در ضمن سایر فلزات جزء ثروت است. مگر مس و قلع و آهن و جیوه جزء ثروت نیست! زر و سیم هم یکی از آنها است چون فلزات بعلت کمی و فراوانی در مقابل یکدیگر ارزان و گران هستند و زر و سیم هم که از تمامی آنها بسیار کمتر بدست میآید گران و مرغوب تر است اگر از معادن قرجه داغ خروار ها آهن تهیه کنیم در عین حال که جزء ثروت است بروسیه که نزدیکتر است برده و در مقابل قند چیت روسی بخواهیم شاید در روسیه نخرند. چرا خودش آهن دارد و احتیاج هم ندارد. اما اگر از معدن دیگر طلا استخراج شود آن را با آلمان در روسیه و در تمام جهان قبول کرده و در مقابل بهر کالا که دارنده طلا احتیاج دارد میدهند پس آنهم در جزء ثروت و برای رفع احتیاج ضروری تر می باشد. اگر باندازه فراوانی مس در روی زمین بوده و مردم طشت و دیک خود را از طلا می ساختند و از شر سم و مخارج سفید گری خلاص میشدند می گفتیم که طلا هم جزء ثروت است و طرف احتیاج حالا که کم شده محل مصرف را نوع دیگری پیدا کرده.

این موضوع شرح مفصل تر از این لازم دارد که قلم بنده آن توانایی را ندارد.

پیرچم: ما دوست میداریم از این گونه گفتار ها بیشتر نوشته شود. در باره اینکه زر و سیم ثروت است یا نه باز سخن خواهیم راند.

از پشیمانان پیمان



آقای هاشمیزاده

آقای هاشمیزاده در چهار سال پیش به راهنمایی آقای گرجی دربندر گز با پیمان آشنا گردیدند و در اندک زمانی پیشرفت نیکی کرده بما پیوستند و در این چندگانه در هر کجا که برده‌اند بکوششهای پاکدلانه سودمندی برخاسته‌اند و همیشه با کمراهای در گفتگو بوده‌اند. خوانندگان پرچم بنام ایشان آشنایند و گاهی نوشته ای نیز از ایشان خوانده اند. اینجوان نمونه پاکدلیست، و این تکانی که امروز در اینگونه مردان پدیدار است بهترین نشانیست که توده ایران با همه آلودگیهای هزارساله نجاست که جای نومیخت باشد.



آقای کهندیزی

آقای ابوالقاسم کهن دیزی از کسانیست که تازه برای ماه آشنا شده‌اند. ولی در میاند واپ در کوشش به پراگندن آمیغها و در نبرد با کمراهای با آقای مجلد و دیگران همراه میباشند. ما امیدمندیم که این کوششهای جوانمردانه و پاکدلانه که در هر گوشه‌ای از کشور پادست بکدسته از نیکمردان بیش میرود بزودی نتیجه نمودار و سترسائی از آنها پدید خواهد آمد.

از پشیمانان پیمان



آقای علی کشاورزی

آقای رفیع زاده نیز از دیران اهواز و در آنجا با پاکدینی آشنا گردیده‌اند. چنانکه یکبار دیگر نیز گفته‌ایم ما پاکدینی دیران که آموزگاران و فرهنگتاران نو خاستگانشان ارج بیشتر می‌گزاریم. اینان خواهند توانست از نخست نوآموزان را بآمیغها آشنا گردانند. اگرچه تا این برنامه فرهنگ هست جز زبان از دبیرستانها و دانشکده‌ها چشم نتوان داشت. چیزیکه هست این نیک مردان از آن زبان بسیار توانست کاست بلکه باراهنماییهای خود جوانان را بخواندن کتابهای ما و یاد گرفتن آمیغها توانست برانگیخت. این کار بسیار نیکیت که آنان توانست کرد.

آقای کشاورزی از دیران اهواز و در آنجا با پیمان و راه آن آشنا گردیده‌اند. پیا کدینی گراییده‌اند. امسال چندتن از یاران اهواز، در سه ماهه تابستان شهرهای دیگر رفته‌اند که هر یکی در جایی به پراگندن آمیغها می‌کوشند. از جمله آقای کشاورزی بزادگاه خود خرم آباد رفته در آنجا همراه آقای کشمیری بکوششهایی پرداخته‌اند و ما امید مندیم در آنجا در میان تاریکیهای نادانی چراغ تابناک پاکدینی را فروزان خواهند گردانید.



آقای رفیعزاده

بساگمشدگان که باراهنمائی پرچم به آمیغها راه یافته اند

من یکی از دهاتی های بخش ارواق تبریز (دیزج خلیلی) و از یکخوانواده ملائی میباشم ولی شغل کنونی من کشاورزی میباشد از زمان دانش آموزی یکی از خوانندگان کتابهای رمان و شعر بودم . آنانکه با کشاورزی سروکار دارند میدانند که این کار با افزاینده امروزی مادی هادی هادر دست رس داریم چه دشواریها و چه زحمات توان فرسائی دارد باوجود این همه زحمات شب هاراهم بجای آسایش بخواندن رمان و وومیکندراتم

این کتابها باندازه در من اثر کرده بود که میان آمیغها و بندگان ها کیچ و سرگردان مانده بودم و هرچه درباره گرفتاری های امروزی مان فکر میکردم . باره بنظر من میرسید باین جهت ریشه امیدم بریده و فروغ آمیغ از دلم رخت برشته به جهان و جهانیان بدین شده بودم .

سیاس خدایا پس از آنکه با پرچم آشنا شده و چند شماره از آنرا بسا اندیشه خواندم مانند تشنه که سرچشمه برسد من نیز به آمیغها رسیدم و معنی دین و دانش و زندگی در جهان را دانستم اکنون با یک دلی شاد و خاطر آسوده همان کتابهای خانمان برانداز را بیک گوشه تاریکی انداخته و در انتظار روز فرخنده جشن کتابسوزان میباشم و درخود یک نیرویی حس میکنم که به نبرد گردن با غرافات وادارم میکند باینکه در میان یک توده مردمان بیسواد واقع شده ام و به انگیزه همین بیسوادی موانع بزرگی پیش پای مان است .

ولی بیاری آفریدگار و بیاری نیروی که بهمکانت ارزانی داشته (خرد) و این نیرو باراهنمائی پیشوای آزادگان (آقای کسروی) بیش از همه در آزادگان بشکان آمده و روز بروز بر شماره پاکدلان و پاکدرونات افزوده میشود جای شکفت نیست هرچه زودتر این موانع را از میان برداشته و بر مشکلات بزرگتر از این چیره گردیم .

این است میگویم کسانی که از پرچم آگاهی ندارند و یابگفته یک مشت خائنان فرومایه و پست درون گوش داده اند هزاران فرسنگ از آمیغها دورند و راهی پیدا نتوانند جز پرچم اینک بسیاس نیکیهایی که دارند پرچم بعالم بشریت بویژه به ایران و ایرانیان نموده اند بایای هرایرانی میهن پرست است که با کوشش و همراهی از زحمات ایشان قدردانی و سپاسگزاری نموده گامی فراتر نهد من نیز بنوبه خود باین کوشش و همراهی برخاسته ام و از خدای پاک فیروزی خواستارم .

شبستر - دیزج خلیلی . محمد باقر حسین پور

خرده گیری و پاسخ آن

آقای اسماعیل منصوری از شاپور می نویسد :

« برخی از دوستان دیرین شما گله میکنند که آقای کسروی در گذشته در باره بیرون آمدن آدمی از بوزینه مخالف داروین و بیروان او بوده . در صفحه ۶۳ کتاب راه رستگاری نوشته اند : « اینک میگویند آدمی از بوزینه برخاسته نه درست است آدمی کجا بوزینه کجاست » ولی در این نزدیکیها برخاستن آدمی را از بوزینه در صفحه ۱۸ در کتاب خدا با ماست پذیرفته اند . چنانکه مینویسید : « بلکه همچنین است داستان آدمی که بگفته آنان از بوزینه یا از یک جانور بالاتری پیدا گردیده . اینها چیز هایی است که دانشمندان میگویند ما چون ایرادی نمیداریم پذیرفته ایم » خواهش منم چگونگی را روشن گردانید .

میگویم : آن دو نوشته باهم ناسازا دیده میشود ولی ناسازا نیست نوشته دوم که در کتاب « خدا با ماست » آمده ، خود شرح نوشته یکم (نوشته کتاب راه رستگاری) میباشد . کسانی که بنوشته های ما نیک آشنایند این با آنها پوشیده نخواهد ماند .

گفتگوی ما با بیروان فلسفه مادی بر سر آنست که آنان آدمی را از رشته دیگر جانوران گرفته می بدارند که همچون آنها نیکی پذیر نیست و باید همچون آنها با نبرد و کشاکش زندگی کند ، و از دلیلهایی که باین گفته خود می آورند آنست که آدمی از بوزینه برخاسته چنانکه بوزینه از لیومر (۱) برخاسته است . بگفته آنان جدایی در میانه بوزینه و آدمی بهمان اندازه است که جدایی میانه لیومر و بوزینه . باین معنی که آدمی اندک برتری به بوزینه میدارد چنانکه بوزینه اندک برتری بلیومر داشته است . بگفته آنان آدمی از همان زنجیره جانورانست و چه در گوهر و سرشت و چه در ساختمان همچون آنان می باشد ، چیزی که هست سر زنجیره است و اندک برتری با آنها میدارد .

اینها گفته مادبانست و ما این را پذیرفته می گوئیم آدمی مانند جانوران نیست . زیرا این نیکی پذیر است و نیازی برایش از روی نبرد و کشاکش نمی

(۱) جانور پست تر از بوزینه که در جنگلهای آفریقا بسیار یافت

شود .

دارد. چه این گذشته از گوهر تن و جان که همه جانوران دارند دارای گوهر روانست که بیکبار جداست.

ایشن زمینه گفتگو. در کتاب راه رستگاری گفته شده: «آدمی اگر از جنس جانور است با آنان یکی نیست. این نه درست است که آدمی از بوزینه بر خاسته. آدمی کجا و بوزینه کجا؟»

در اینجا چون جایش نبوده همه سخن گفته نشده جمله «ها کوتاه افتاده. بایستی شرح داده شود که ایراد ما بگفته داروین یا دیگران نه در زمینه برخاستن از بوزینه یا بر نخاستن از آن می باشد. ما جدایی نمیگزاریم میانه آنکه آدمی از بوزینه بر خاسته یا خود جداگانه پیدایش یافته باشد این هنایشی در زمینه خواست ماندن دارد. ایراد ما بآنست که آدمی را با جانوران یکسان گیرند و نیکی پذیرش ندانند. ما می گوئیم: آدمی چه از بوزینه برخاسته و چه خود جداگانه پیدایش یافته است با بوزینه و دیگر جانوران یکی نیست. زیرا در این دستگاه روان و خرد هست که در جانوران هیچ نیست. می گوئیم: این نیکی پذیر است و در زندگانی ناچار از نبرد و کشاکش نیست. می گوئیم این ندرستست که جدایی میانه بوزینه و آدمی باندازه جدایی میانه لیور و بوزینه می باشد. جدایی آدمی از بوزینه از روی گوهر روان میباشد که آدمی میدارد و بوزینه نمیدارد و در میان لیور و بوزینه چنین جدایی هرگز نیست.

اگر خواستیم همه گوشه ها و کناره های سخن را روشن گردانیم بایستی این شرح را نیز بنویسیم. ولی چون در آنجا این را نمیخواستیم بدو سه جمله کوتاهی بس کرده شده. اینکه نوشته ایم: «نه درست است که آدمی از بوزینه بر خاسته» خواستمان این بوده که برخاستن آدمی را از بوزینه بدانسان که گفته داروین و دیگرانست نپذیریم، ولی جمله کوتاه آورد شده.

لیکن در کتاب «خدا با ما است» چون خواسته ایم بسخن رویه دانش دهیم (چنانکه برداشت آن کتاب همینست) از اینرو زمینه را با همه گوشه و کنارش نوشته ایم.

در نوشتن پیمان و پرچم و یا در کتابها این بسیار رخ داده که يك سخن را در اینجا بگو تا هی نوشته در جای دیگری بکشادی آورده ایم. شوند این کار آنست که ما از روزیکه بکوشش برخاسته ایم همیشه با کسانی در کشاکش و گفتگو بوده ایم، و در کشاکش تنها آنروی سخن که زمینه کشاکشت بدیده گرفته شود، و بدیگر گوشه ها و کنارها پرداخته نگردد. اینست برای اینکه

يك گفتاری نيك فویده شود باید بدیده گرفت که در برابر کدام دسته و با در پاسخ کدام پرسش نوشته شده است.

از این گذشته این گفته ها و نوشته های ما، اگر چه از دانشها جدا است ولی در این باره با دانشهاییکست که برای خود نامگزاینها (اصطلاحات) می دارد، و برای نيك فهمیدن يك زمینه ای باید بدیگر زمینه ها نیز پرداخت. همچنین مانده دانشها گفته های ما هر یکی پایه ای میدارد که نشد نیست آن گفته را بدیگر گردانیم و در هر کجا رنگ دیگر آن دهیم. اینك برای روشنی سخن مثلی یاد می کنم:

در همان جمله های کتاب «خدا با ما است» که گفته میشود: «ما چون ایرادی نمیداریم پذیرفته ایم» بیگمان بسیاری از خوانندگان خواستی را که ما از «پذیرفتن» داشته ایم نخواهند فهمید و آنرا بمعنی باور کردن و بر است داشتن خواهند گرفت، که اگر روزی راست نبودن آن روشن گردید بما ایراد خواهند گرفت. در جاییکه چنین نیست و این سخن بستگی بيك سخن دیگری میدارد که پایه اینست کسانیکه نوشته های ما را نيك خوانده اند می دانند که ما جدایی میانه دین و دانش گزارده می گوئیم: چیزهایی هست که باید دانشها بآن پردازد و روشن گرداند و دین باید در آن باره پیروی کند و به چون و چرا نپردازد. آری اگر در جایی سخنی از دانشمندان دین و راه آن بر خورد پیدا کرده در آنجا دین باید جلو ایشان را گیرد و با دلیلهای استواری (همستك خود دانشها) لغزش آنانرا روشن گرداند.

همان داستان پیدایش آدمی و همبستگی او با جانوران بهترین مثل این موضوع است. دانشمندان که آدمی را برخاسته از بوزینه شمارده و با همان بوزینه و دیگر جانوران بیکرشته می کشند و اینرا نیز همچون جانوران نیکی پذیر نمیدانند، بخش اخیر این اندیشه ایشان (که یکسان بودن آدمی با جانوران و نیکی پذیر نبودن او باشد) با دین و راه آن بر خورد پیدا کرده است. زیرا برداشت دین به برگزیدگی آدمی و نیکی پذیر بودن آنست. از اینروست که ما در این باره با دانشها بگفتگو پرداخته با دلیلهای استوار پیا بودن این بخش از اندیشه های آنان را روشن گردانیده ایم.

اما در باره برخاستن آدمی از بوزینه چون این سخن بر خوردی با دین ندارد و زبانی بکوششهای ما نخواهد رسانید، و آدمی چه از بوزینه برخاسته باشد و چه بر نخواسته باشد با بوزینه یکی نیست و خود آفریده برگزیده جدایی

می باشد، از اینرو در این باره بگفتگوی با دانشمندان نیازی نیست و ما بیروی از گفته های ایشان می کنیم. باینمعنی که بچون و چرا نمی پردازیم. پس معنی پذیرفتن «براست داشتن» نیست، و از آنسوی اینسخنانی که ما درباره بیدایش آدمی گفته ایم و می گوئیم از روی يك پایه ای میباشد که همیشه آنرا بدیده می یریم. این يك مثل است و دردیکر جاها نیز چنین می باشد.

یاد آوری

آقای کسروی

در شماره ششم مجله پرچم صفحه آخر سطر دهم کلمه تسخیری را معنی کار بی مزد بکار برده بودید چون شما تا میتوانید واژه های پارسی را بجای واژه های عربی بکار میبرید ازاینجهت واژه بیکاری را بجای تسخیری و بیکار را بجای مسخر پیشنهاد میکنم. مثلا باید گفت وکالت بیکاری و وکیل بیکار. برهان قاطع هم بیکاری را بهمعنی دانسته است درخراسان این مثل مشهور است که بیکاری به از بی کاری است یعنی کار اگرچه بی مزد باشد به از بی کاری است درخراسان ده نشیانات باید کار هائی بی مزد برای صاحب ده انجام دهند از قبیل آوردن بوته از بیابان برای سوخت مالک نام این گونه کارها را بیکاری میگویند و نیز در خراسان بای دادن بمعنی باختن و مفت از دست دادن است.

ایران خراسانی

پرچم: از این یاد آوری دوشیزه ایران بانو خشنود و سپاسمندیم. ولی باید درپیرامون کلمه سخن رانده این بدانیم که آیا یک واژه است و یا «بی» در سر آن پیشوند است و در اینحال آیا «گار» بچه معنی است. درجای دیگری ازاین زمینه سخن خواهیم راند.

گزارش جهان در نیمه دوم مرداد ماه ۱۳۲۲

۱ - دویش آمدهم در ایران - آغاز انتخابات - فرستادن دانشجو بکشور ترکیه.

یکم - آغاز انتخابات تهران انتخاب و کلاء که تقریبا از شانزده سال پیش تا کنون فرمایشی بوده و مردان آزاده درامر انتخاب مداخله نمیکردند در نتیجه تغییراتیکه دراوضاع کشور ایران رخ داد انتخاب و کلاء مجلس شورای ملی آزاد و اینک انجمن نظارت انتخابات تهران برای دوره چهاردهم انتخاب و تشکیل شد

ساعت ۹ صبح سه شنبه ۳۰ مرداد ماه نماینده طبقات ششگانه اهالی تهران برای تعیین انجمن نظارت انتخابات چهاردهمین دوره تقنینیه باحضور آقای سروس فرماندار تهران دروزارت کشور تشکیل گردید.

پس از رسمی شدن جلسه و انتخاب آقای محمد صادق طباطبائی بریاست موقت برای انتخاب نه نفر کارمندان اصلی انجمن رای گرفته شده و آقایان زیر بکارمندی اصلی انجمن نظارت تهران انتخاب شدند:

۱ - آقای دکتر مرزبان ۲ - آقای محمد صادق طباطبائی ۳ - آقای الله یار صالح ۴ - آقای علی اصغر حکمت ۵ - آقای یوسف مشار ۶ - آقای جواد بوشهری ۷ - آقای هاشم وکیل ۸ - آقای حسن کاشانیان ۹ - آقای آیت الله زاده شیرازی.

سپس ۹ نفر آقایان زیر بکار مندی علی البدل انتخاب گردیدند:

آقایان علی آقازدی - احمداشتری - ابوالقاسم فروهر - علی وکیلی دکتر رفیع امین - غلامحسین مولائی - خان باباصاحب جمع - محمد رضاخرازی حسین پرویز - درپایان آقای محمد صادق طباطبائی بریاست و آقای دکتر مرزبان به نیابت رئیس انجمن نظارت انتخاب شدند.

دوم - فرستادن یکصد نفر دانشجو بکشور ترکیه

درنیمه دوم مرداد ازطرف دولت دوست و برادرما ترکیه به ولت ایران آگهی داده شد که وزارت فرهنگ ترکیه برای پذیرفتن یکصد نفر دانشجوی ایرانی آماده است این درخواست بانهایت اشتیاق و مسرت پذیرفته شده و تا پایان مرداد صدها نفر از دانشجویان ایرانی چه در تهران و چه در تبریز نام نویسی کردند.

۳ - پیروزیهای درخشان متفقین - در نیمه دوم مرداد پیروزیهای

چندی در نقاط مختلف جهان نصیب متفقین گردیده که مهمترین آنها اشتغال تمام

جزیره سیسل و تصرف دوباره شهر خار کف است. گرچه سقوط شهر های اورل و بیلکروود در جبهه روسیه و اشغال موندو در جزیره تئو جرجیا (از جزایر سلیمان) و تصرف جزیره کیسکا (از جزایر التوسین) هر يك جنبه های شایان اهمیت بوده و در اوضاع نبردهای آینده تاثیر بسزائی خواهند داشت ولی تصرف نقاط مذکور در برابر فتح سیسل و اشغال خار کف در درجه دوم محسوبند. و اینك ماجگوئگی اشغال این دو نقطه را اجمالاً توضیح میدهیم :

اشغال تمام جزیره سیسل : حمله متفقین که در بامداد روز شنبه ۱۸ تیرماه (۱۰ ژوئیه) بجزیره سیسل آغاز گشته و در همان روز موفق به پیاده کردن نیرو در کنار هائی خاوری و جنوب این جزیره شده بودند پس از ۳۸ روز پیکارهای سخت و خونین بالاخره صبح روز ۲۵ مرداد (۱۸ اوت) نیروهای امریکائی پیش از انگلیسیان بشهر میسین آخرین نقطه این جزیره وارد و سربازان ایتالیا و آلمان و جزیره سیسل را بکلی ترك گفتند. طبق اخبار یکسره از منابع هر دو طرف بدست ما رسیده ژنرال هو به (یکی از ژنرالهای تانك آلمانی) که فرمانده نیروی مدافع محور در سیسل بود تمام نفرات و مهماتی که در دست داشت بجاك ایتالیا انتقال داده و خود آخرین کسی بوده که از جزیره سیسل بیرون رفته است. رادبوی انگارا این عقب نشینی و تخلیه را یکی از شاهکارهای جنگ کنونی بشمار میآورد.

سقوط جزیره سیسل و افتادن آن بدست متفقین از دو نظر دارای اهمیت شایان است :

یکم - بعد از اشغال این جزیره تنگه سیسل (بین جزیره سیسل و تونس) بروی کشتی های متفقین باز شده و برای رفت و آمد نیروی دریائی انگلیس و امریکا از غرب بشرق مدیترانه یا بالعکس مانعی نمی ماند. و از اینرو مسافت دریائی برای کشتی های انگلیس (از جزایر بریتانیا تا کانال سوئز) از ۲۱۰۰۰ کیلومتر به ۴۸۰۰ کیلومتر تقلیل مییابد و این مقدار صرفه جوئی از وقت و صرفه جوئی از نفت و بنزین در موقع جنگ نهایت اهمیت را دارد.

دوم - دولتهای متفق پس از اشغال سیسل از میدانهای هوائی این جزیره استفاده کرده و برای بمباران شهرهای ایتالیا و آلمان و نقاط سوق الجیشی و کلاوی انجارا مبداء حملات خود قرار خواهند داد و چون نیروی هوائی متفقین برای انجام این منظور اجباری بگذشتن از روی دریا ندارند احتیاج به هواپیما های دریائی و دور پرواز نیز نخواهند داشت و معلوم است که این موضوع هم در

مصرف بنزین بصرفه و بسود متفقین تمام خواهد شد.

۴ - اشغال دوباره خار کف - سپاهیان شوروی که از سه ستون (از شمال از شرق و از جنوب) بشهر خار کف حمله ور شده بودند پس از چندین روز جنگهای بسیار سخت و خونین جبهه آلمانها را در شمال و جنوب شهر شکافته و در روزهای ۲۰ و ۲۱ اوت دوشهر مهم « لبروین » و « لبدین » را متصرف شده شهر خار کف را دور زده و بوست مرکز پولاتوا پیشروی نمودند چون خطر محاصره خار کف روز بروز شدت مییافت و خط رجعت سپاهیان آلمان ساعت ساعت تنك ترمیگریدید فرماندهی نیروی آلمان از ترس اینکه پیش آمد استالین گراد تکرار نشود فرمان بازگشت به مدافعین خار کف صادر نموده و بامداد روز ۲۳ اوت شهر خار کف تخلیه و بوسیله سپاهیان سرخ اشغال گردید.

کارشناسان جنگی تاثیر اشغال شهر خار کف را اجمالاً چنین شرح میدهند : سپاهیان شوروی پس از اشغال خار کف یکی از پایگاههای مهم لشکرکشی را برای حملات زمستانی بدست آورده اند و در عین حال آلمانها نیز یکی از مهمترین تکیه گاه آرتشی خویش را در جنوب جبهه روس که در واقع آخرین خط مستحکم دفاعی طبیعی بوده از دست داده اند. فرماندهی آرتش سرخ با همان نقشه ای که شهر استالین گراد را مستخلص نمود خار کف را از دست آلمانها باز پس گرفت. یعنی عوض اینکه از روبرو و بخط مستقیم حمله نماید از شمال و جنوب خار کف بنای پیش روی گذاشته و مدافعین خار کف را بخطر محاصره شدن دچار ساختند. پس از اشغال خار کف مارشال استالین فرمانده کل نیروی شوروی فرمانی خطاب بفرماندهان آرتشهای سرخ صادر کرده و از لشکرها بیکه در تسخیر خار کف شرکت داشتند تمجید و قدردانی نموده و در شهر مسکو از دوست و بیست و چهار توپ بیست قمره شلیك بعمل آمده.

بعد از آنکه خار کف یعنی دروازه او کرانی بدست سپاهیان شوروی افتاد شهر تاریخی پولاتوا بمحاصره افتاد و روز بروز احتمال سقوط این بیشتر میشود و اگر این شهر نیز بدست نیروی شوروی بیفتد اوضاع نیروی آلمان که در شبه جزیره کریمه متمرکز هستند بوخامت خواهد گرائید.

۵ - انجمن کبک - آقایان چرچیل و روز ولت دو زمامدار دول متفق که شهر کبک (یکی از شهرهای کانادا) را مرکز ملاقات خود تعیین کرده بودند هر يك با جمعی از کارشناسان جنگی و سیاسی در شهر مذکور حضور یافته و روز چهارشنبه ۱۹ مرداد (۱۱ اوت) انجمن کبک رسماً تشکیل گردید.

مدت مذاکرات این انجمن ده روز بطول انجامید و در ضمن ایدن وزیر خارجه و سر الکساندر مدیر وزارت خارجه انگلیس و «برندن براکن» وزیر اطلاعات بریتانیا از يك طرف و آقایان «کردل هول» و «جمنزدن» کارشناس امور سیاسی وزارت خارجه امریکا از طرف دیگر بکارمندان انجمن کبک علاوه شده و بمذاکرات آن اشتراك نمودند.

در پایان اعلامیه مشترکی از طرف روزوت و چرچیل انتشار یافت که بتفصیل آن بشرح زیر خلاصه میشود:

«انجمن لشکری انگلیس و آمریکا که در یازدهم اوت در کبک برپا شده بود کار خود را بیابان رسانید اوضاع تمام میدانهای جنگ بررسی و مورد توجه قرار گرفت برای حرکات آینده نیروهای دریائی - زمینی و هوائی تدابیر لازمه اتخاذ و نقشه های مشترک ترسیم گردید. تصمیم براین گرفته شد که جنگ بر علیه ژاپون و یاری در باره چین شدت یافته و بیشتر گردد در باره جنبه های سیاسی نیز توافق کامل حاصل گشت و نیز تصمیم گرفته شد پیش از پایان سال جاری انجمن دیگری بین کارشناسان دولت انگلیس و امریکا علاوه بر ملاقاتهای سه گانه ای که ممکن است با اولیای شوروی دست دهد تشکیل گردد. در باره تدابیری که برای ادامه جنگ بر علیه آلمان و ایتالیا گرفته شده گذارشهای مبسوط و مشروحی بدولت شوروی داده خواهد شد»

پس از پایان انجمن کبک کارشناسان امور سیاسی پیش بینی میکنند که ایدن وزیر خارجه انگلیس باتفاق یک نفر از کارشناسان سیاسی امریکا بمسکو رفته و زمامدار دولت اتحاد جماهیر شوروی را از نتیجه مذاکرات انجمن کبک مستحضر سازد.

۶- جنگهای خاور دور - ژاپنها که در آغاز حمله خود بر علیه آمریکا

بخش مهمی از جزیر التوسین را اشغال کرده بودند در نتیجه حمله های متقابل آمریکاییان جزایر مزبور را یکی پس از دیگری از دست دادند جزیره کیسکا که آخرین نقطه از مجمع الجزایر التوسین در دست ژاپونیان بود روز یکشنبه ۲۳ مرداد (۱۵ اوت) بدست سربازان آمریکا افتاد و با تصرف این جزیره تمام مجمع الجزایر نامبرده از وجود سربازان ژاپون پاک گردید.

بهای کتابها افزوده خواهد شد

چون در این دوماه اخیر بمزد کارگران و چاپ افزوده شده مانیز ناچاریم ببهای کتابها بیفزاییم و اینک بشرح پایین بهای کتابها باز نموده میشود.

تاریخ مشروطه بخش دوم	۲۰ ریال
ورجاوند بنیاد	۱۸ »
در پیرامون اسلام	۶ »
در پیرامون رمان	۶ »
حافظ چه می گوید ؟	۴ »
خدا با ماست	۴ »
دانستنیها و آموختنیها	۴ »

دفتر پرچم

دفتر روزنامه ستاره

در شماره ۱۵۸۶ مورخ ۱۸/۵/۲۲ آن نامه ملی تلگرافی در باره تبعید چند تن از بازرگانان خوزستان چاپ شده بود که در میان نامه های امضا کنندگان آن نام من هم دیده میشد.

من از تهیه و تنظیم چنین نوشته ای هیچگونه آگاهی ندارم و با اظهار نفرت از چنین کار زشتی میگویم همگی مردم خوزستان میدانند که من از يك دینان هستم و بازرگانی بصورت امروزه و پرداختن بآنها گناه بزرگ میدانم تاچه رسد بآنکه کلمه های تجارت و اقتصاد و شرکت و اینگونه اصطلاحات را که امروز جز معنی فریب آمیزی ندارد عنوان ساخته از اینگونه کسان که مسئول بالا رفتن نرخها از راه سفته باری و دست بدست گردانیدن کالا هاینده هوا خواهی کم !!

خواهشمندم برای رفع اشتباه دستور دهید این یادداشت در آن نامه ملی چاپ گردد.

محمد علی امام بازرس کمرک اهواز

پرچم : چون روزنامه ستاره این شرح را بچاپ رسانیده ما آنرا در اینجا بچاپ رسانیدیم.



در پیرامون بهای و رجایند بنیاد

در ماه اسفند گذشته که بچاپ شماره های ویژه پرچم آغاز میکردیم نخست میخواستیم کتاب و رجایند بنیاد را تکه تکه همراه آن شماره ها بیرون دهیم و بهای سالانه را برای مهنامه و کتاب ۱۵۰ ریال (برای کمپوزان ۱۴۰ ریال) بدیده گرفتیم. سپس گفتیم بهتر است کتاب را جداگانه چاپ کرد، در دو بخش جداگانه برای خوانستاران بفرستیم. این بود همین اندیشه را برویه آتشی نوشته گفتیم در پشت جلد بچاپ رسد. سپس گفته شد بهتر است کتاب یکباره جدا باشد که زمانی که از چاپ درآمد هر کسی از خوانستاران مهنامه یا از دیگران خواست با بهایش فروخته شود. و بهای سالانه پرچم ۱۴۰ ریال باشد (برای کمپوزان ۱۰۰ ریال).

این پیشنهاد پذیرفته شد و بایستی آن آتشی که برای چاپ در پشت جلد داده شده بود دیگر بچاپ نرسد و بهای سالانه مهنامه در همه جا ۱۴۰ ریال نوشته شود. ولی چون رشته کار های اداره پرچم در آن روزها در دست کسی می بود که ما در کار های اداره جر میجی ازو نمیدیدیم و سپس دانستیم در دزدی و دغلتکاری بسیار هوشیار بوده بجای چاپ نکردن آن آتشی تنها به تغییر ارقام بدل پس گرفته، که ۱۵۰ ریال را ۱۴۰ ریال گردانیده، و این آتشی غلط را که در صفحه دوم روجندی به چاپ رسانیده است در صفحه سوم باز در همه جا بهای سالانه را ۱۵۰ ریال نشان داده و ناسازگاری این را با صفحه پیش تفهیده است.

از اینرو پس از بیرون آمدن آن شماره یکم کسائی بهای سالانه را ۱۵۰ ریال و کسائی ۱۴۰ ریال پرداخته اند، و اکنون راست داستان آنست که کسانیکه ۱۵۰ ریال پرداخته اند باید بنیاد را بآنان بی بھاداد، و کسانیکه ۱۴۰ ریال پرداخته اند باید بهایش را گرفت.

تکته ای را که باید در اینجا یاد کنیم آنست که ما کتابهایی را که بچاپ می رسانیم دریایان کار تنها بدل کاغذ و مزد چاپ و اجاره چاپخانه و اینگونه در رفته را حساب کرده بھر بهایی که بر آمده می فروشیم. گذشته از آنکه سودی بدیده نمی گیریم در وقت اداری نیز بسیار کم بحساب می آوریم. زیرا از روزیکه دفتر پیشین را بهم زده ایم کارهای راهبری اداره را نه از جوانان - اقتضار زاده و سرش و جوهریان - انجام داده اند بی آنکه مزدی بخواهند یا بپذیرند. اینست کتابهای ما ارزاتر از کتابهای دیگران فروش میرسد. مهنامه را که ۲۴ شماره را ۱۴۰ ریال بها گردانیده ایم در فروردین ماه بهای کاغذ و مزد چاپ و در رفتهای دیگر بدیده گرفته شده بود و اگر امروز حساب کنیم بیشتر از آن خواهد بود. با اینحال بهای مهنامه افزوده نخواهد شد. ولی بکتاب ها باید افزوده شود.

آگهی بخوانندگان تبریز

شب های پنجشنبه در کانون آزادگان تبریز سخنرانیها میشود و حضور در آنجا برای همگی آزاد است.